

خبرنامه

شماره ۵۴

ویژه‌نامه خاطرات و عکس‌های قدیمی

فروردین ۱۳۹۴، ۵۵ صفحه



انجمن فارغ التحصیلان
دانشگاه صنعتی شریف

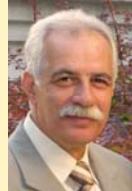


یادواره دکتر
سیاوش وجданی
(ص ۱۸)



تحلیل از مریب
پیشکسوت گروه کوه
دانشگاه (ص ۳)

مجموعه خاطرات تlux
و شیرین دوران
دانشجویی دوره
پنجمی‌ها (ص ۵)



آموزش و پژوهش در
ایران: نگاهی به
گذشته و تصویری از
آینده (ص ۱۴)

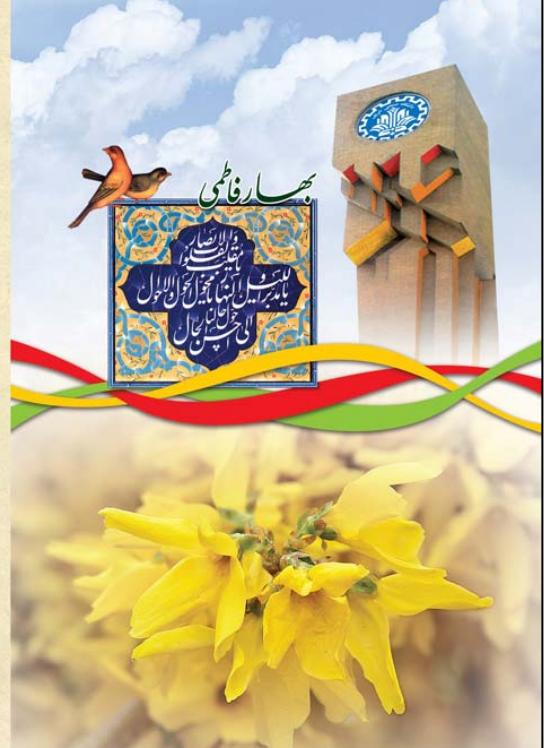


مجموعه آلبوم
عکس‌های دوره
دانشجویی (ص ۲۱)

پنجاه‌مین سال تاسیس دانشگاه گرامی باد

حلول سال نو و بسیار پر طراوت که شاهد
قررت لایزال الی و تخت بدید حیات طبیعت
می باشد را به خانواده کرانقدرو دانشگاه، بویشه
فارغ‌التحصیلان کرامی تبریک و تهنیت عرض نمود
وازدگاه خداوند متعال و سچان سالی سرشا
از برکت و محنوت ابرای شما ساخته ایم.

محسوسه قتوحی
زمین دانشگاه صنعتی شریف



توافق صورت گرفت. گزینه اول دکتر مسعود نیلی عضو هیئت علمی دانشکده مدیریت و اقتصاد و گزینه دوم دکتر محمود فتوحی رئیس دانشکده مهندسی برق بودند. ایندو گزینه به دولت پیشنهاد شدند و رئیس جمهور با یکی از این گزینه ها یعنی دکتر نیلی (مشاور اقتصادی رئیس جمهور) مخالفت کرد و تنهای دکتر فتوحی به عنوان یک گزینه برای ریاست این دانشگاه باقی ماند. دکتر فتوحی سرح زندگی خود را در وب سایت دانشگاه به این گونه شرح می دهد:

اتوبیوگرافی دکتر فتوحی

در سال ۱۳۳۸ در محله فیروزآباد بزد به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را به ترتیب در فیروزآباد و رضوانشهر به اتمام رساندم. سپس به عنوان دانش آموز نمونه از فیروزآباد دوران متواته را در مدرسه شبانه روزی اصفهان گذراندم. پس از اخذ دیپلم از دبیرستان اسلامی زرگران بزد تحصیلات دانشگاهی را در دانشگاه صنعتی شریف در سال ۱۳۵۷ آغاز نمودم. در سال ۱۳۶۴ در رشته مهندسی برق (قدرت) با رتبه اول از این دانشگاه فارغ التحصیل شدم. در سال ۱۳۶۵ دوره کارشناسی ارشد را در دانشکده فنی دانشگاه تهران آغاز کرده

آشنایی با رئیس جدید دانشگاه

خبرنامه: در سال گذشته یکی از اتفاقات مهم دانشگاه، انتصاب دکتر فتوحی به عنوان سرپرست دانشگاه بود. در ۱۶ شهریور ۱۳۹۳، محمدعلی نجفی، سرپرست وقت وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، طی حکمی فتوحی فیروزآباد را بنیان سرپرست دانشگاه صنعتی شریف منصوب کرد. با طی شدن مراحل تایید در شورای عالی انقلاب فرهنگی، نهایتاً حکم قطعی ریاست دکتر فتوحی در تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۹۳ توسط دکتر حسن روحانی رئیس شورای انقلاب فرهنگی ابلاغ شد. این انتصاب در پی پایان یافتن دوره چهارساله ریاست دکتر رضا روستا آزاد بر دانشگاه شریف صادر شد. در آغاز سال گذشته پروسه طولانی برای انتصاب رئیس جدید دانشگاه طی شد. با نظر مساعد وزارت علوم، تحقیقات و فناوری قرار شد دانشگاه خود در معرفت افراد ذیصلاح پیشقدم شود. به این منظور کمیته ۷ نفره از افراد خبره و معتمد تشکیل شد و این گزینه‌های مختلف را مورد بررسی قرار داد و چندین نفر برای این سمت مطرح شدند. برخی از گزینه‌ها به دلایل شخصی کناره گیری کردند و در نهایت بر روی دو گزینه

پیام تبریک رئیس دانشگاه به فارغ التحصیلان به مناسبت سال نو

فارغ التحصیلان ارجمند
با سلام و احترام، فرارسیدن نوروز
پاسنامی و سال ۱۳۹۴ مهرشیدی بر
چنایعالی و خانواده محترم مبارک باد.
امیدوارم سال نو و طلیعه بهار پیام آور
شادی، کامیابی، توفیقات روزافزون
حرفه‌ای شما و تعالی دانشگاه صنعتی
شریف باشد. از درگاه مددوند متعال
آرزوی سلامتی و تندرسی همه شما را
دارم
با احترام، محمود قتوحی، رئیس دانشگاه

دانشگاه ما خانه ما

علیرضا حمزه لو: دبیر کمیته های عضویت و نظرخواهی سال ۱۳۹۴ را به هم دانشگاهیان عزیز تبریک عرض می نماییم، امید است سال جدید سالی با سلامتی و موفقتی برای شما عزیزان توأم با پیشرفت و عزت برای ایران عزیز باشد. در هشت ماه آخر سال ۱۳۹۳ که هیئت اجرایی جدید مسئولیت انجمان را به عهده گرفت با مدیریت خوب دبیر کل محترم و تلاش بی وقفه اعضای هیئت اجرایی و بالاخص زحمات فراوان پرستی صدیق و پرکار دفتر انجمان اعضا حقیقی و حقوقی و نیز روال درآمدزایی انجمن فارغ التحصیلان پیشرفت قابل قبولی داشته هرچند هنوز از وضع مطلوب فاصله دارد. برنامه های وسیعی برای جذب هرچه بیشتر اعضا حقیقی و حقوقی در نظر است که پس از طی مرافق و تصویب هیئت اجرایی به سمع فارغ التحصیلان عزیز رسانده خواهد شد. جذب هرچه بیشتر فارغ التحصیلان به عضویت انجمان فارغ التحصیلان لازمه مدیریت و برنامه ریزی هیئت اجرایی انجمان و علاقمندی عزیزان فارغ التحصیل به دانشگاه خود یعنی خانه خود می باشد که ان شالله این دو مهم در سال جاری در حد زیادی محقق گردد. / والسلام

فبرنامه انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه صنعتی شریف

محمود شیری (دبیر کل انجمن) info@tappico.com
 تهیه و تنظیم: کمیته روابط عمومی و انتشارات
 محمد زهرایی (دبیر) zahraei.m@gmail.com
 foroz2002@yahoo.com
 fmalih@gmail.com
 فرانک قهرمان پور faranak_ghahremanpour@yahoo.com
 mina.zarabian@gmail.com
 الهه ایزدی رامینی elaheh_izadi@yahoo.com
 a.forouzan@aryan-energy.com
 علی فروزان دفتر مرکزی انجمن

هدی کریمی دستجردی (مدیر اجرایی) karimi_hoda@yahoo.com
 احسان الله ارض پیپما info@alum.sharif.edu
 سمیه حسانی somayehesani@alum.sharif.edu
 محبوبه پیراهش pirahesh_m@alum.sharif.edu
 ریحانه اقوامی reyhaneh_aghvami@alum.sharif.edu
 تارا حیدری tara_heidari@alum.sharif.edu
 فربیا اسماعیل زاده esmaeeli_fariba@alum.sharif.edu
 پرویز رزاقی info@alum.sharif.edu
 تهران - خیابان آزادی - دانشگاه صنعتی شریف، ص پ ۱۱۳۶۵/۸۶۳۹
 تلفن: ۰۲-۶۶۱۶۴۴۹۰-۶۶۰۸۵۸۶۰
 نمبر: ۰۰۰۱۱۵۱ ۶۶۰۸۵۸۶۶ پیامک: www.alumsharif.org
 info@alum.sharif.edu

اطمینان سیستم‌های قدرت و تجدید ساختار در صنعت برق

زمینه فعالیت ها و تجربیات اجرایی

مدیر گروه قدرت از سال ۱۳۸۲ الی ۱۳۸۴

رئیس دانشکده مهندسی برق به مدت ۹ سال (۱۳۸۴-۱۳۹۳)

نایاب رئیس انجمن شبکه‌های هوشمند انرژی ایران

رئیس بخش ایران IEEE از سال ۲۰۱۲ تا کنون

عضو شورای پایایی شبکه برق کشور (۱۳۸۷-۱۳۹۱)

مجری بیش از ۲۵ پروژه صنعتی

مشاور شرکت مدیریت شبکه برق کشور در پایایی و امنیت شبکه

مشاور شرکت توانیر در پایایی و امنیت شبکه

عضو هیات مدیره شرکت مدیریت شبکه برق ایران

عضو هیات مدیره موسسه تحقیقات ایران ترانسفو

عضو کمیته تحقیقات شرکت مدیریت شبکه برق ایران

جوایز و افتخارات

برنده جایزه شانزده همین جشنواره بین‌المللی خوارزمی

۱۳۸۲

برنده مдал طلای سازمان حمایت از دارایی‌های فکری World

۱۳۸۲

Intelectual Property Organization (WIPO)

- پژوهشگر برتر دانشکده

۱۳۹۰ مهندسی برق

- پژوهشگر برتر کشور در

۱۳۹۱ زمینه فنی و مهندسی

- انتخاب به عنوان عضو

برجسته انجمن جهانی

۱۳۹۲ مهندسین برق و الکترونیک

IEEE Fellow (۱۳۹۲)

- دریافت جایزه علامه

۱۳۹۳ طباطبایی

مهندس محمود شیری، دکتر علینقی مشایخی و دکتر محمود فتوحی در جلسه هیئت امنی انجمن فارغ التحصیلان در روز ششم آذر ماه ۱۳۹۳. این جلسه در آمفی تئاتر انجمن برگزار شد.





آنگری بود که میله ای آهنی را به خوبی ورز داده بود. این میله بعدا در ساخت پلی به کار رفت. روزی دشمنان به آن ناحیه حمله برداشتند و سربازان برای مقابله با دشمنان از روی پل گذشتند. پل تاب تحمل وزن سربازان را نداشت، اما همان یک میله ورزداده شده پل را از خرابی نجات داد و سربازان به سلامت از روی آن گذشتند و به مصاف دشمن رفتند.

این حکایت اگر چه متعلق به گذشته ای دور است، به آخرین دوره که همانا دوره حاضر باشد ارتباط تام دارد. در روزگار کوتونی این اندیشه برای من بسیار تکرار می شود که در شرایطی که در سراسر جهان این همه دغلبازی و ریاکاری و مردم فربی و وجود دارد، در شرایطی که حرص مال اندوزی و جاه طلبی چشم دل بسیاری از مردمان را کور کرده است، چطور هنوز چخ گردون از هم نپاشیده و شیرازه امور به کلی از دست بشیت خارج نشده است. با این اندیشه یاد آن میله ورزیده می افتم و چنین نتیجه می گیرم که هنوز انسان های محکمی در روزگار ما هستند که با بلند نظری و وارستگی خود، نه به مال دنیا دل بسته اند و نه رویای جاه و مقام را در سر می پروردند و وجود این ها است که هنوز چارچوب جامعه بشری را سرجای خود نگهداشته و از فروپاشی آن جلوگیری می کند.

آقای بهمن شهوندی یکی از این وارستگان بلند نظر است.

واقعیت که کوهنوردی در کشور ما در مقایسه با بسیاری از ورزش های دیگر، از نظر پذیرش و رعایت اسلوب های علمی و فنی بسیار جوان تر است، و با توجه به این که تا زمانی که دانشجویان قدری داشتگاه ما به کوه می رفتند، همانند بسیاری از گروه های خودجوش کوهنوردی دیگر در سطح ملی، بیش از آن که مقررات و شیوه های خاص علمی را دنبال کنند، پیرو شور و حرارت و علاقه وافر خود به کوه و طبیعت بودند، درک این نکته چندان مشکل نخواهد بود اگر بگوییم که بسیاری از برنامه های کوهنوردی تنها با تکیه به قوای بدنی اعضای گروه با موقوفیت به سرانجام می رسید و نیز اگر حادثه ناگواری در آن ها رخ نمی داد بیش از آن که عواملی چون رعایت نکات ایمنی در آن دخیل بوده باشد بخت و اقبال در آن دخالت می داشت.

با آمدن آقای شهوندی به داشتگاه سطح فنی و علمی گروه کوه تغییر کرد و اصول بنیادین کوهنوردی به اعضای گروه، هم به شکل عملی و هم به شکل نظری آموزش داده شد. یکی از بزرگ ترین این اصول که می توان گفت تا قبل از آن برای اعضای گروه کوه ناشناخته بود، خویشتنداری از صعود کوهستان در شرایط خطرناک بود، صفتی که تا پیش از آن در بسیاری از کوهنوردان پر حرارت و ماجرا جو و فعل وجود نداشت، و بر عکس شوق گام نهادن بر بلند ترین نقاط گیتی آنان را از اندیشیدن به خطرهایی که در سر راه کمین کرده بود باز می داشت.

دوران فعالیت آقای شهوندی در داشتگاه به بیش از چهار سال البته نرسید ولی در طول این مدت نسل خوبی از کوهنوردان فکور که اندیشه ای نظام مند یافته بودند تربیت شد.

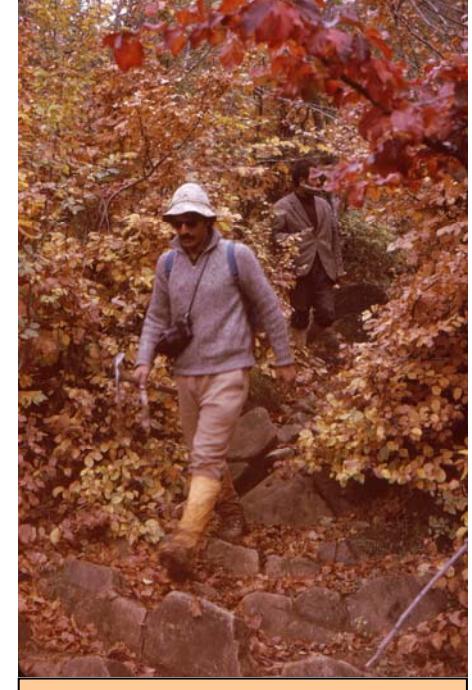
اما دوره دیگری از زندگی من که برای وصف ویژگی های چشمگیر آقای شهوندی به ذهن می رسد سال دوم دبستان است که یکی از درس های کتاب فارسی آن سال مربوط به

تجلیل از بهمن شهوندی مربی پیشکسوت گروه دانشگاه

خبرنامه: بخشی از برنامه جشن چهلمین سال فارغ التحصیلی در مهرماه ۱۳۹۳ به تجلیل از اعضای هیئت علمی پیشکسوت اختصاص داشت. دوستان پیاری برای یافتن برخی از پیشکسوتان کوشش کردند. از جمله آقای کورس ضیائی، دانشآموخته دوره پنجم مهندسی مکانیک که خود علاوه‌المند به ورزش کوهنوردی است برای یافتن یکی از مریان قدیمی تربیت بدنی به نام آقای بهمن شهوندی کوشش نمود. در نتیجه او را در یک فروشگاه ورزشی به نام فروشگاه ورزشی بوم پاد که متعلق به خود اوتست یافت. آقای شهوندی به مراسم جشن دعوت شد و در بخش تجلیل از استادی شرکت نمود. در این مراسم لوح یادبودی به عنوان تجلیل به ایشان اهدا شد.

متن زیر به قلم شیوای کورس ضیائی در باره وی نوشته شده است که در زیر می خوانید:

برای کسانی چون من که در فعالیت های کوهنوردی زمان دانشجویی شاگرد آقای بهمن شهوندی بوده ام، سخن گفتن از او در زمان حاضر دریچه ای ذهنی باز می شود که به سه دوره مشخص زندگی تعلق دارد. یکی از این دوره ها که دوره میانی است، همان دورانی است که آقای شهوندی به داشتگاه ما آمد و مری بگری گروه کوه را پذیرفت. با قبول این



حوالی سال ۱۳۵۲، بهمن شهوندی در جنگل های کوه در فک در استان گیلان. این عکس از مجموعه عکس های شخصی کورس ضیائی است که توسط خود گرفته شده است.



حضرت عالی بوده است. اطمینان دارم در پروردۀ بعدی دوره پنجمی ها نیز حضوری فعال خواهد داشت.

خداآوندا دوست و سورر عزیزم و خانواده اش را همواره سالم، با نشاط، شاد و موفق بدار.

ارادتمند: محمد حسین قنبری، البرزی و دوره ۵ برق

ناصر قنبری
دانش آموخته دوره پنجم مهندسی صنایع/



ساکن تهران

جانب آقایان فلاخ / قنبری / زهراei / محبی / صادقی / اسکویی / وثوقیان / قلعه بانی / دکتر کلستانی / ... و خانمها طبیبی / کریمی / حیدری / ... و همه آقایان و خانمهایی که در تدارک جشن چهلمین سال فارغ التحصیلی دوره پنجم طرف یک سال گذشته فعالیت کردید و جشن و کنفرانسهای علمی دو روز قبل آن به خوبی برگزار و خاطره خوب و زیبایی برای ما و خانواده های ما باقی گذاشت.

از همه شما مشکرمن

جانب آقای فلاخ از شما هم بخاطر ابتکار تهیه کتابچه باهم بخوانیم تشکر ویژه دارم.

با احترام ناصر قنبری

محمد حسین قنبری

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی برق / ساکن تهران

جناب آقای مهندس زهراei درود بر شما. اگر یادتان باشد از سماجت شما در اسرار بر دریافت بیوگرافی ها از بعضی از دوستان، ایراد می گرفتم.

اکنون که زحمات با ارزش شما با کیفیت بسیار بالایی به ثمر نشسته است و کار ماندگاری انجام داده اید، تازه علت اسرار و پیگیری شما را درک می کنم.

به نوبه خود از شما مشکرمن.

همواره سالم، کوشش، موفق و شاد باشید که شادم نمودید.

حمید سلیمانی کریم آباد

حمید سلیمانی کریم آباد، دوره پنجم مهندسی برق / ساکن تهران

جناب آقای مهندس زهراei با درود و احترام

هر چند اینجانب، طی این مدت نه تنها هیچ کمک و همراهی نکردم بلکه شما و سایر عزیزان در ستاد را بیش از اندازه اذیت کردم اما وظیفه خود می دانم که از همگی به ویژه جنابعلی که پیگیرانه کار جمع آوری و تدوین کتاب پنجم را تا این مرحله رسانده اید، سپاسگزاری و تشکر نمایم.

بازخوردهای برگزاری جشن سالیانه انجمن در مهر ماه ۱۳۹۳

خبرنامه: در بی برگزاری جشن چهلمین سال فارغ التحصیلی دانش آموختگان دوره پنجم در ۲۵ مهرماه ۱۳۹۳ بازخوردها و پیامهای مختلفی از دوره پنجمی ها دریافت شد. در زیر برخی از این پیامها نقل می شود.

弗یدون میرزاei فیض آبادی

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی برق ساکن مشهد سلام حضور شما و سایر دوستان خانواده بزرگ شریف. من هم به نوبه خود از زحمات تمام عزیزان برای بربائی چنین دیدار خاطره انجیز تشرک می کنم. واقعاً انرژی سرشاری از این مراسم گرفتم، باور نکنید تا چند روز فکر می کردم در روزهای دوران دانشگاه هستم. همسرم که از کناره نظاره گرخوش و بش ما دوستان و شوخي وختنه ها و صداقتمن یکدیگر با اسم کوچک و درآگوش کشیدن های گرم هم دوره ای ها بود به من گفت شادی صورت هایتان درست مانند شادی با صفاتی همکلاسی های سالهای دبستان بود. جالب است بدانید در جشن فارغ التحصیلی ما در آیان پنجاه و سه من دو ماه بود که ازدواج کرده بودم و همسرم نیز با من در جشن چهل سال پیش و جشن امسال همراه بودند.

به پیوست عکسی را که من و همسرم را در محل جشن نشان می دهد تقدیم می کنم. (عکس فوق)

نصرالله محمد حسین فلاخ

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی متالورژی / ساکن تهران
جناب زهراei بزرگوار، سلام از تلاش بسیار زیاد و حسن سلیقه شما در تدوین دفتر پنجمی ها سپاسگزاری میکنم. پیگیری های شما برای ایجاد شوک و انجیزه در دوستان دوره با هدف ارسال اطلاعات و عکس گاهی تعجب مرا بر می انجیخت، لیکن اکنون که نتیجه ای این تلاش ها در قالب این مجموعه به نوعی مجسم شده است میتوانم بگویم که حضرت عالی در کنار شیرین تر میکنند. از پیام شما باشکرم و آرزوی دیدار شما در دیگر مراسم آتی انجمن را دارم.

پاسخ مهندس فلاخ در پی می آید:

دوسوست ارجمند جناب مهندس نیزی شکر بسیار که دوستان بزرگوار چون حضرت عالی در کنار من و دوستان دیگر هستند که با ابراز لطف خود زندگی را شیرین تر میکنند. از پیام شما باشکرم و آرزوی دیدار شما در

فلاح

پاسخ مهندس محمد

حسین قنبری

جناب مهندس نیزی:

درود بر شما که البرزی هم هستید.

ادب شما نشان داد که حقی شاگرد پیرو شادروان دکتر مجتبهدی هستید.

مسئولیت کم و کاستیهایی جشن با من و بخششای جذاب آن، نتیجه حمایتهای مالی و فکری بزرگانی مانند



که شب ها از ساعت حدود ۱۰ - ۱۱ شب چند نفر با هم برای درس خوندن دروس امتحانات در کوچه و پیاده روهای خیابون ها، زیرانداز انداخته و با تقلات و چای و خوارکی تا ساعت ۲ - ۳ صبح، مشغول مطالعه می شدند. این روند ادامه داشت، تا اینکه دهم اردیبهشت ۱۳۵۰ حدود ساعت ۱۱ شب با چند نفر از بچه محل ها برای درس خوندن به کوچه و خیابان اومدیم، نیمه شب گذشته بود، یعنی وارد روز یازدهم اردیبهشت شده بودیم، برای رفع خستگی، با یکی از بچه ها تصمیم گرفتم، دوری تو خیابون بزنیم، به اولین خیابون که رسیدیم یه ماشین اسقاطی روپروری خیابون وجود داشت که دو نفر توی اون بودند. یکی از اونا مارو صدا زد دوستم ترسید و جلو نرفت ولی من رفتم کار در ماشین که شیشه اون تا نصفه پائین بود. دستشو دراز کرد و یه پول خرد که شاید پنج زاری (ریالی) بود به من داد و گفت چند تا سیگار برامون بگیری ممنونت می شیم . منم بدون اینکه حرفی بزنم پولو گرفتم و اومدم پیش دوستم که اونور خیابون وایستاده بود. با هم رفتم به طرف جنوب خیابون، کمی که رفتم یه نفر از پشت مارو صدا زد "وایسید بینیم ". ما وایستادیم مارو برد چند متري اون ماشین و به دوستم گفت تو برو خونت. بعد به من گفت "هر چی ازت تو ماشین چی به تو داد؟ من که شب قبل یه فیلم سینمایی خارجی دیده بودم و هنریشه نقش اول اون مثل من از طرف یه پلیس صدازده شده و به اون گفته بود "هرچی ازت می پرسم به من بگو ". هنریشه فیلم یه پلیس کمی دلیلی نداره من به سوال شما جواب بدم "، بعد پلیس کمی فکر کرده و رفته بود. منم به تقليد از اون هنریشه گفتم "دلیلی نداره من به سوال شما جواب بدم ". تا من اينو گفتم، طرف که انتظار اين برخوردو نداشت، با عصابانيت گفت "يہ دفعه ديگه ازت میپرسم " اگه جوابمو ندي یه جفت چك میزنم که بيفتي زمين. من ديگه دو زاریم افتاد و فهمیدم اون فیلم بوده و فوري جوابشو دادم و بعد گفت اين وقته شب يرون از خونه چیكار میکني؟ منم گفتم دارم برای کنکور آماده ميشم. گفت برو پوله اونارو بده و بيا اينجا. رفتم پوله اونارو دادم و اومدم پيشش. گفت سرتو ميندازی پايين و پشته سرتهم نیگاه نميکني و یه راست ميره خونت. ديگه اين دوره برا نبيئمت. منم بدو بدو رفتم تو كوچمون که دوستم اونجا متظر من بود. بعد هم که معلومه رفتم خونه. البته اون آقا لباس شخصی داشت.

فردا صبح آماده شدم و رفتم به دانشگاه. اون روز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۰ بود! دانشگاه از درس خبری نبود و دانشجوها اعتصاب کرده بودند. گروهی شعار میداد "اتحاد، مبارزه، پیروزی" و گروهی شعار می داد "فرسیو" (تبیمسار ترور شده ی شاه)، مرگت مبارک و گروهی هم شعار مبددادند "درود بر خمینی". منم مثل اکثر دانشجوها که ترم دوم بودیم

خاطرات تلخ و شیرین دوران دانشجویی دوره پنجم

خبرنامه: بخشی از جشن چهلمين سال دانش آموختگی دوره پنجمی در مهرماه ۱۳۹۳ به بیان خاطرات دوره پنجمی ها اختصاص یافته بود. دوست خوش ذوق ما آقای قدرت الله و نوچیان دانش آموخته دوره پنجم مسئول همانگی و جمع آوری این خاطرات شد. وی از دوستان خود خواست که خاطرات جالب خود را بنویسند و برای ایشان بفرستند. بخشی از این خاطرات در مصاحبه های قبل از جشن و برخی در هنگام برگزاری جشن توسعه خود آنان بیان شد. به این وسیله از مهندسان و تقویان و سایر دوستانی که در این کار مشارکت کرده اند تشکر می کیم و توجه خواندنگان را خاطرات نقل شده در این صفحه و صفحات بعد جلب می کنیم.

مهمی دارم. منه از خدا بی خبر شب توی جلسه خانوادگی شرکت کردم، مادرم نامه دانشگاهو که صبح از طریق پست او مده و تحويل گرفته بود رو نشونه باهام داد و گفت خب تبریک میگم به پسرم که دانشجوی ممتاز شده. منه گفتم اختیار داریم، درس خوندم و شما هم کمک کردید. گفت حالا بریم سر اصل مطلب. برو دوهزار تومونو بیار بده به بات، تازه دوزاریم افتاد. باهام طرف من بود و آخرش به مادرم گفت بین زحمت کشیده و دانشجوی ممتاز شده، پس پول ماله اونه. مادرم کمی فکر کرد و گفت باشه من حرفی ندارم ولی سالهای بعد هم شاگر ممتاز کلاسشون بشه و از پرداخت شهریه معاف بشه. ديگه پولی برای شهریه نمی دیم، از قضا، روز ۱۱ اردیبهشت همان سال یعنی ۱۳۵۰، که روز کارگر بود دانشجوهای دانشگاه ها اعتصاب کرده و با پلیس درگیر شده بودن و عده ای هم دستگیر شده و درسهای دانشگاه تعطیل شده بود. بعداً مسئولین دانشگاه تصمیم گرفتن که با همان میزان آموزش انجام شده در ترم دوم، بطور اختیاری امتحان برگزار کنند. اسم این امتحان هم گذاشتند «Examination Postpone» اینجا من شناس آوردم و با حجم کم درس ها دانشجوی ممتاز شدم و مجدداً از پرداخت شهریه معاف شدم. و بعد هم که آموزش رایگان، منو از پرداخت بقیه شهریه ها، نجات داد.

تعییر رشته دانشگاه و بازداشتگاه

شهریانی

تیر ماه سال ۱۳۴۹ در کنکور شرکت کردم و در رشته شیمی شریف قبول شدم. چون به ریاضیات و دروس فکری علاقه داشتم، تصمیم گرفتم طبق روال اون موقع با شرکت در کنکور سال بعد در رشته ریاضی قبول شوم. اگر حافظه ام اشتباه نکنم، تقریباً از اوایل اردیبهشت ۱۳۵۰، ضمن ادامه تحصیل در ترم دوم رشته شیمی دانشگاه، خواندن دروس دیبرستان را برای شرکت در کنکور، شروع کردم. اون وقت ها معمول بود

حسین اصغریان

دانش آموخته دوره پنجم، ریاضی و علوم کامپیوتر ساکن تهران
دانشجوی ممتاز کنکور و گرامافون



سال ۱۳۴۹ یادش بخیر. البته اگر روزگار بازاره، پس از قبولی در دانشگاه شریف، بالاخره روز موعود برای مصاحبه و ثبت نام مثل اکثر بچه ننههای اون زمین، با ابوی به دانشگاه مراجعه کردم. پس از انجام مصاحبهای کوتاه از طرف معاون دانشگاه که آقای فرهاد ریاحی بود، گفت خب اسم شما رو ثبت نام می کنم و لیستی رو که جلوش بود برداشت و تا می خواست به اون نگاه کنه، تلفن زنگ زد و بالاخره بعد از تمام شدن مکالمه تلفنی یادش رفت اسما منو توی اون لیست، بگردد، لذا فیش دو هزار تومانی رو نوشته و داد دست باهام، ما هم فیش رو در بانک ملت جنب دانشگاه پرداختیم و شدیم جزو دانشجوهای صفر کیلومتر.

ترم دوم اوایل اردیبهشت سال ۱۳۵۰ یادم که توی کتابخونه داشتم مطالعه می کردم، طبق معمول همکلاسی ها میومند و گپی میزدیم. یکی از اونا که اسمش الان یادم نیست، یکه و زد به پشم و گفت، بیننم تو، دانشجوی ممتاز کنکور شده بودی و برای فرار از شیرینی بمنا نکنی؟ من که اصلاً روح از ماجرا خبردار نبود، اونو یه شوخی فرض کردم و گفتم بذار مطالعه کنم شوخی رو بذار برای وقته دیگه، برگشت گفت دیگه حاشا نداره که اسست تو دفتر دانشجویان ممتاز ۴۹ نوشته شده، خلاصه من بعداً تحقیق کردم دیدم راست میگه، شده بود. بعداً مسئولین دانشگاه تصمیم گرفتن که با همان میزان آموزش انجام شده در ترم دوم، بطور اختیاری امتحان برگزار کنند. اسم این امتحان هم گذاشتند «Examination Postpone» و با حجم کم درس ها دانشجوی ممتاز شدم و مجدداً از پرداخت شهریه معاف نمی شدم. گفت برو پیش رئیس دانشگاه گفتم، گفت به بگو پولو بهت میدن . رفتم به رئیس دانشگاه گفتم، گفت به معاون رجاعه کن. روز بعد به معاون گفتم و شاید چون خودش ثبت نام کرده یا به دلیل دیگه، گفت نمیشه پولو برگردونیم. خلاصه من پی گیر شدم و بالاخره یه روز یه چک دو هزار تومانی به من دادن. دو هزار تومونو گرفم و نمی دونستم چیکار کنم اگه اشتباه نکنم حداقل برابر ده میلیون تومنه الان میشد. بهر حال کلی گشتنم و خوردیم و یک گرامافون با دو تا بلندگوی بزرگ خردیم ۷۵۰ تومن. دیگه بیشتر روزای تعطیل به جشن و مجالس دعوت می شدم البته به اعتبار گرامافونم، داشتیم خوش می گذرندیم که یه شب که خونه رفتم مادرم گفت جایی نرو وقتی بات، اومد باهات کار

سعید شریعت زاده رفیع

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی مکانیک ساکن آمریکا

سنسور گران قیمت آزمایشگاه



ما هنوز هم جزئی از تاریخ دوره پنجمی دانشگاه شریف هستیم و ما خطاطران بسیاری از دانشگاه داریم از کلاسها، رستوران، آزمایشگاه، دیدن نمرات امتحانات فاینانس روی دیوارها، سفرهای دانشجویی و و حالا میخواهیم کی از اونها رو که هیچ وقت یاد نمیره براتون بگم:

دانستان از اینجا شروع میشه که یک روز من به تنهائی قرار بود در آزمایشگاه ترمودینامیک روی یک پروژه کار کنم. من تنها بودم و سعی کردم یک پیچ بزرگ رو که در داخل دستگاه بود باز کنم. این پروژه حاصل یک هفته تمرین و مطالعه ما بود که مربوط به درس آزمایشگاه می شد. آنچه که خیلی زورم زیاد بود یک آچار بزرگ برداشتم و انداختم به سر پیچ و زور زدم و ناگهان سر پیچ از کف برید و از روی کنچکاوی باقی مانده پیچ رو درآوردم و دیدم انتهای اون به یک سری سیم و سنسور وصله و تازه فهمیدم اون یک پیچ ساده نبود بلکه یک سنسور بسیار گران قیمت و حساس برای کالایرها کردن فشار ترانس های کاکنه بوده. من هم سعی کردم این مدرک رو نابود کنم و کل سنسور و پیچ رو کنم و تو اشغالها انداختم.

صیح روز بعد استاد ما به آزمایشگاه آمد تا ترانس رو برای آزمایش تنظیم کنه و هرچی به اطراف نگاه کرد داخل و خارج دستگاه و از تکسیین ها و مهندسینی که در آزمایشگاه کار می کردن سوال کرد. هیچ نشانه ای بدت نیاورد و ترانس دود شده بود رفتہ بود ها !!

خلاصه از اونجاییکه اون سنسور گرانقیمت بود و باید ۶ ماه صیر می کردیم تا از آمریکا وارد بشه استفاده از اون دستگاه برای دو ترم متوقف شد و این کار باعث خوشحالی همه دانشجویان شد، چون کار و نتیجه گیری از دستگاه برای درس مربوطه خیلی سخت بود. بهر حال من یک سنسور به دانشگاه مدیونم و خوشحالم که مجددا یکی برای آزمایشگاه خریدند.

علیرضا (شهرام) رحیمی

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی مکانیک ساکن آمریکا

مسابقه فوتbal بین دانشکده های مکانیک

و برق

شکست و با تعجب یه نگاه به باطوم و یه نگاه به سر من که سالم بود انداخت و خلخ سلاح شد. البته بگم من موهای سرم بلند بود و جلوی ضرب ی باطومو گرفت (تنها استفاده مفید از موهای بلند). بعد از اینکه به بیرون هدایت شدیم. تعدادی از دانشجوها، از دیوارهای پشت بوشه یعنی شرق دانشگاه بالا رفته و به خونه های مردم پریدند و خودشونو نجات دادند. بقیه مثل من که کاملاً مبهوت شده بودیم جلوی بوشه در کمین پلیس ها افتادیم. قبلاً اتوبوس دو طبقه نزدیک بوشه آورده بودند و همه رو سوار اون کردند و به بازداشتگاه شهریانی تهران بردند. ظاهراً بقیه دانشگاه ها هم همین بساط بود و خلاصه تعداد زیادی دانشجو رو به بازداشتگاه آوردن. ابتدا همه رو به صفت کردند و به ترتیب وارد یک سالن حدود ۲۵ متری شدیم. یک طرف سالن چند نفر نشسته بودند و جلوی اونها یک پیشخون یک سره وجود داشت و ما هم این طرف پیشخون منتظر بودیم. یکی یکی بازرسی بدنی می شدیم و هر چی تو جیبامون و چیزهای نوک تیز و آهنه و به قول خودشون منوعه داشتیم، حتی کمریند رو هم می گرفتند. بعد اسمنمونو تو دفتر یادداشت کرد و از یک در وارد محظه بازداشتگاه می شدیم، من تو صفت بازرسی واپساده بودم که دیدم پشت پیشخون اون پلیس مخفی که دیشب تو خیابون دیده بودم، اون طرف روی یک صندل نشسته. خودمو پشت اینو اون قایم کردم تا منو نبینه. ولی متساقنه منو دید و صدا زد آقا آقا. من خودمو به نشینیدن زدم ولی کن نبود و منو شناخته بود. بالاخره یکی من گفت اون آقا با شما کار دارند. برگشتم و گفتم به کاری داشتید؟ گفت تو همومنی نیستی که دیشب می گفتی داری برای کنکور درس میخومنی؟ ولی حلا معلوم شد دانشجو بودی. من که ترسیده بودم ، گفتم شما درست می فرمایید من دانشجو هستم ولی برای تغییر رشته دارم برای کنکور هم درس می خونم پس من به شما دروغ نگفتم و شما دیشب سوال کردید این وقته شب تو خیابون چیکار می کنی؟ من هم راستشو گفتم، اکه می گفتم دانشجو هستم که معنی نداشت. خوشبختانه آدم خوبی بود و چیزی نگفت و موضوع به خیر گذشت.

وارد محظه بازداشتگاه شدیم و بعد از مدتی منو با عده ای به یک راهرو بردند. و گفتند هر کسی زخمی شده بیاد پاسمان کنیم. منم پیشنه دکتر بردنده و آقای دکتر که خیلی هم شوخ و خوش رفتار بود با خنده و شوخی، چونه ای منو بخیه زد.

شب، همه دانشجوها که تعدادشون زیاد بود بدون امکانات تو محظه و بالکن با راهرو و اطاق ها با همون لباس ها روی زمین خواهیدیم. نهار روز بعد غذای کشمکش پلو دادند که خیلی به من چسبید!

بالاخره بعد از ۵۰ ساعت بازداشت، منو و عده ای زیادی رو آزاد کردند.

استادان خدمت سربازی خود را انجام دهند. خوشبختانه من توانستم از این طرح استفاده کنم و در سال ۱۳۵۳ بعد از اخذ لیسانس مهندسی مکانیک بعنوان دستیار آموزشی در دانشکده مشغول کار شوم. من دستیار دکتر بیلسکی بودم که در کلاسهای طراحی ماشین ایشان را کمک می‌کرد. همینطور مسئول آزمایشگاه دینامیک ماشینها بودم که به آقای مهندس ثالی سرپرست آزمایشگاه کمک می‌کرد. البته چند دستیار دیگر هم بودند و همگی در جلسات دانشکده مکانیک مثل سایر استادان شرکت می‌کردیم و همکاریهای دیگری هم داشتیم، ولی واقعاً کسی ما را بعنوان استاد قبول نداشت، چون فقط مدرک ما لیسانس بود و استادان عزیز همه مدرک دکترا داشتند. البته کارمندان دیگر در قسمت های غیر آموزشی هم این لقب "جوچه استاد" را روی ما گذاشته بودند. خوب کاری هم نمی‌شد کرد، اوضاع آن موقع همین حال و احوال را داشت.

یادم می‌آید که وقتی به سالن غذاخوری استادان می‌رفتیم، به ما دستیارها یا جوچه استاد ها یک حور دیگری نگاه می‌کردند که معناش این بود که ما دیگه آنجا چکار داریم؟ یادم هست که روز اول که به رستوران رفتم، مسئول نظم اونجا که همیشه دم درب ایستاده بود جلوی مرا گرفت. گفت که من اشتباه با آنجا آمدما، ایشان قسمت سالن غذاخوری دانشجویان را به من نشان داد که باید آنجا بروم. البته جریان را گفتم و ایشان با اکراه اجازه دادند. راستش دیگه آنجا رفتتم و برای صرف غذا به همان سالن دانشجویان رفته و راحت غذای خود را با دانشجویان دیگر صرف کردم.

فریدون میرزاei فیض آبادی

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی برق ساکن مشهد
گرددش علمی دوره پنجم در شیراز



در اردیبهشت ۱۳۵۳ هنگامی که با سه اتوپوس و حدود ۹۸۰ نفر از دانشجویان برق به شیراز رسیدیم، آقایان دکتر پورکرمانی و اگر اشتباه نکرده باشم مهندس اشرف که مسئولین سفر بودند گفتند می‌توانیم ما برایتان هتل بگیریم یا روزانه ۴۵ تومان بودجه تعیین شده را به هر نفر بدھیم و خودتان هتل اختیار کنید. ناهار را هم با هماهنگی که شده می‌توانید از سلف دانشگاه شیراز استفاده کنید. پس از مشورتی کوتاه با دوستان گفتیم همان پول را نقدی بدهید شاید ما بخواهیم در هتل بهتری اقامت کنیم. مابه التفاوت را خودمان پرداخت خواهیم کرد. بالاخره هزینه سفر چهار یا پنج روز را گرفتیم و شروع کردیم به گشتن. البته معولاً ما گروه مشهدی‌ها و اصفهانی‌ها و سایرین هریک

نمی‌آمد. ولی بعداً بواش بخارط آوردن و کلی خنده‌دیم به اون روزهای جوانی و خوش که خیلی زود گذشت.

حاطره از اردوگاه سربازی لشگرک

زمانی که ما در دانشگاه تحصیل می‌کردیم (۵۳ - ۱۳۴۹) برنامه‌ای بود که به آن "آموزش نظامی حین تحصیل" می‌گفتند. اگر درست یاد می‌باید، دانشجویان بمدت چند هفته در تابستان به اردوگاه لشگرک می‌رفتند تا دوره نظامی بینند. این دوره به اضافه کلاسهای آموزش نظامی که در طی سال می‌گرفتند می‌توانست تا حدود چند ماه از خدمت نظام که قرار بود بعد از فارغ‌التحصیلی برویم بکاهد. البته در این چند هفته آموزش نظامی در لشگرک، باید کاملاً رسوم مربوط را رعایت نموده و مقررات لباس سربازی، چکمه و در چادر زندگی کردن را مانند یک سرباز واقعی انجام داد. عموماً دانشجویان آخر هفته به خانه برگشته و دوباره صحیح زود شنبه می‌باشند به پادگان برگردند. ماجراجای بسیار جالبی در این دوره برای همه رخ داد. مسئله مهم واکسن زدن چکمه‌ها، بستن بند آن و مرتب کردن رختخواب بود که به آن "آنکارد کردن" می‌گفتند. این اوامر بسیار جدی و باعث تشویق و گاهی هم تنبیه دانشجویان می‌شد، که بصورت نگهبانی شبانه باید انجام می‌گرفت. یکی از دوستان عزیز که این کارها برایش سخت بود، تصمیم گرفت آن یک هفته در پادگان راه نه لیاسش را درآورد، نه چکمه اش را باز کند و نه رختخوابش را آنکارد کند. او برای یک هفته با لباس کامل و چکمه، روی زمین خشک و خالی خواهد بود. واقعاً که در جوانی آدم کارهای می‌کند که به عقل جور نمی‌آید. خوب جوانی یعنی همین.

تغییر موقعیت از دانشجو به "جوچه استاد"

این حاطره شخصی مربوط به دستیار آموزشی شدن اینجانبعد از اتمام فارغ‌التحصیلی در دانشگاه می‌باشد که بعضی‌ها بشوخی این مطلب را عنوان کرده بودند. در زمانی که ما دانشجو بودیم، طرحی به اجرا گذاشته شده بود که برای تشویق افراد تحصیلکرده به باز گشته شده بود، توانند در دور خود را در دانشگاه با تدریس بگذرانند. برنامه به این ترتیب بود که این استادان در طی سال در دانشگاه به تدریس پرداخته ولي دو دوره تابستانی برای آموزش نظامی به پادگان فرح آیاد می‌رفتند و در آخر می‌توانستند با درجه ستون دوم کارت پایان خدمت وظیفه خود را در یافت کنند. البته این طرح آموزش نظامی برای جلب استادانی بود که در خارج کشور بسر می‌بردند، ولی بعد ها بعضی از دانشجویان ممتاز داخلی دانشگاه هم توانستند از این طرح استفاده کنند و بعنوان دستیار آموزشی به استخدام دانشگاه درآیند و با تدریس یا کمک آموزشی در طی سال و رفتن به پادگان فرح آباد، شبیه دیگر



در سالهایی که ما در دانشگاه شریف تحصیل می‌کردیم (۱۳۴۹-۵۳)، مسابقات دوره‌ای فوتیال بین دانشکده‌ها جذابیت خاصی برای همه دانشجویان داشت. خاطرات بسیار زیادی در مسابقه‌های فوتیال بین دانشکده‌های مکانیک و برق وجود دارد که حتماً همه در جریان آوردن یک الاغ سیم پیچ شده توسط دانشجویان مکانیک، و زده در هافتایم مسابقه در جلوی دکتر امین رئیس وقت دانشگاه، از ماجراهایی است که هیچوقت فراموش نخواهد شد. جدا یاد آن دوران بخیر.

اما من در اینجا می‌خواهم داستان دیگری را تعریف کنم که شاید همه اطلاع نداشته باشند. من عضو تیم فوتیال مکانیک بودم و هم در تیم دانشگاه در مدت ۴ سال تحصیلی بازی می‌کردم و تقریباً همه بازیکنان تیمهای دیگر را خوب می‌شناختم. در یکی از مسابقات فینال فوتیال بین برق و مکانیک، تیم مکانیک تصمیم گرفت برای خنثی کردن بهترین بازیکن برق آقای "س" (اسم ایشان محفوظ می‌ماند) تا او را خوب مهار کنیم و نگذاریم که براحتی صاحب توب شود، این وظیفه را بهمده یکی از مدافعين خوب مکانیک آقای "آ" دادیم. (اسم ایشان هم محفوظ می‌ماند). بطور ساده و خودمانی به آقای "آ" گفتیم که مثل که به آقای "س" از تیم برق بجسبید و نگذارد که صاحب توب شود. ماموریت این تیم برق بهم می‌خواهد که هر جا آقای "س" در زمین بود، آقای "آ" از تیم بود که هر جا آقای "س" در زمین بود، آقای "آ" از تیم مکانیک مثل سایه تعقیش کند و با حرکت کند. در نیمه اول بازی، آقای "آ" واقعاً کار خود را خوب انجام داد و به آقای "س" از تیم برق اجازه نداد که هیچ خطی برای دروازه مکانیک ایجاد کند. آقای "س" واقعاً عصبانی و عاصی شده بود. نکته جالب اینجا بود که در وقت استراحت هافتایم هر دو تیم به رختکن رفته‌اند. ما هم اینکار رو کردیم بجز آقای "آ" که رفت و بغل دست آقای "س" از تیم برق نشست. او ماموریت خود را فراموش نکرده بود که حتی در رختکن هم به حریف چسبیده باشد.

این مسئله آقای "س" را بشدت ناراحت کرد بطوریکه با صدای بلند به آقای "آ" گفت "بابا توی رختکن ما رو ول کن، بازی که نیست که بهم چسبیدی" بهر حال ما همگی کلی خنده‌دیم و توانستیم با این تاکتیک و کمک آقای "آ" در مهار داد و قهرمان فوتیال دانشگاه شد.

من این داستان را بعد از ۳۰ سال وقتی آقایان "س" و "آ" را در تهران دیدم به آنها یادآوری کردم، که در ابتدا آنها بیادشان

چشمش رو بستند و شروع کرد به بازکردن قطعات و همه ششده‌انگ حواشیون به اون بود. وقتی داشت یکی یکی قطعات رو سر جاش می‌ذاشت نوبت به لوله سر کلت رسید و من کمی شیطونی کردم و دستش که او مدم لوله رو برداره من یه خودکار ضخیم که داشتم گذاشت تو دستش و اون بیچاره هی با چشم بسته تلاش می‌کرد اون خودکارو سر جاش قرار بده که نشد و آخر سر با عصباتی دستمال دور چشمش رو باز

کرد و دید تو دستش به جای لوله کلت یه خودکاره !!

اوپاچ بهم ریخت و فرمانده فهمید من چه غلطی کردم و برای تبیه من با عصباتی گفت: تفنج رو بزار رو شونهات و کلاع پر برو، منم که ورزشکار بودم و بدن قوی داشتم همراه تفنج شروع کردم کلاع پر رفتن ولی به سمت درب ورودی پادگان و آقدر رفتم که فقط صدای داد و فریاد فرمانده رو می‌شینیدم گه می‌گفت:

برگرد برگرد بسه دیگه تو داری آبروی منو میری و وقتی به گروهان رسیدم گفت: دور خود من بچرخ !! و من که هنوز توان داشتم دو سه دور فرمانده رو طوفا کردم تا بالاخره مارو بخشید.

نتیجه گیری: اگه کار اشتباهی انجام میدی توان عواقیش رو هم داشته باش.

زندگی دو ماهه بدون پول

سال دوم دانشگاه بودم و تو این مدت با بام هر ماه ۱۵۰ تومان بعنوان پول توجیبی برای میفرستاد و ما هم سعی میکردیم به همین مبلغ بسته کنیم و روزگار بگزینیم. برای گرفتن کار توی دانشگاه ثبت نام کرده بودم ولی هنوز به علت کثرت تقاضا جوابی نیامده بود. نمیدونم چی شد که بایام بیکباره ارسال پول رو قطع کرد و من مونده بودم چیکار کنم کارهم هم که نداشتمن. یه فکری به سرم زد رفتم یک دفترچه یادداشت کوچک خردیم و اسم بچه هائی رو که وضع مالیشون خیلی از من بهتر بود رو یادداشت کردم و رفتم پیش اولین نفر و گفتم ۵۰ تومان داری به من بدی بایام پول فرستاده تو راهه چهار روز دیگه بهم برミگردند. من بعلت نوع روابطم با دیگران با خیلی ها دوست بودم و دوستم بالا فاصله ۵۰ تومان به من داد و من توی دفترچه یادداشت کردم "آقای فلانی دریافت مبلغ ۵۰ تومان، باز پرداخت ۴ روز بعد."

سه روز بعد رفتم پیش یکی دیگه و گفتم داری به ۱۰۰ تومانی بهم بدی بایام پول فرستاده تو راهه یک هفته بعد بهت میدم ۱۰۰ تومان رو گرفتم و بالا فاصله رفتم ۵۰ تومان دوست قبلی رو دادم و پیش اون خوش حساب شدم. بالا فاصله یادداشت کردم و خلاصه این روند تا بیش از دو ماه ادامه داشت و هنوز پیش همه خوش حساب بودم حتی از بعضی ها دو سه بار قرض کردم!! تا اینکه توی کتابخانه دانشگاه کار گیرآوردم و قرض همه رو دادم.



از سمت راست: خسرو مصلحی، قاسم جابری پور و فرید

مصطفی دانش آموختگان دوره ششم مهندسی برق

توضیح راجع به عکس فوق شاید برای دوستان خالی از لطف نباشد. عکس مربوط به گردش علمی دوره پنجم برق از شیراز و هم‌زمان شرکت در سمیناری در مهندسی برق در دانشگاه شیراز در اردیبهشت ۱۳۵۳ می‌باشد. برای رفتن به محل سینیار که از محل اقامت ما کمی دور بود و کرایه تاکسی مبلغ زیادی بود آقایان خسرو مصلحی، قاسم جابری پور، فرید مitationalی و بنده یک تاکسی بار قراصه کرایه کردیم و به محل سینیار رفیم. بنده آقایان برای همین موضوع است که بعد از اگر ما خود روزی استاد شویم این برای دانشجویان ما خاطره‌ای جالب خواهد بود و امروز این اتفاق افتاده و غیر از بنده هر سه آقایان اساتیدی بنام در رشته خود هستند که باعث افتخار من می‌باشد. البته بنده نیز در آموزش فنی صدها هنرجو و تکنسین تربیت نموده‌ام و از این بابت مفتخرم که خودرا هم صنف اساتید و معتمدین بدانم.

قدرت الله وثوقیان

دانش آموخته دوره پنجم شیمی ساکن تهران

باز و بستن اسلحه کلت

تا ستوна میرفیم پادگان لشگرک و دو ماه خدمت سربازی انجام میدادیم. توی پادگان دروس مختلف نظامی رو از جمله جنگهای شیمیائی، اسلحه شناسی و باز و بست کردن انواع اسلحه ها و خیلی چیزهای دیگه رو به ما درس میدادند. یه روز بعد از رژه روزانه همه بچه ها تو محوطه نشسته بودند که فرمانده گفت، امروز درس باز و بست اسلحه کلت داریم. همه بچه سراپا گوش شدند و فرمانده یک کلت رو آورد و خیلی سریع همه قطعاًش رو از هم باز

کرد و دوباره سریع سر جا شون گذاشت.

همه بچه ها هم چند بار این کارو کردند و کاملاً وارد شدند. فرمانده گفت آیا کسی می‌تونه با چشم بسته این کارو بکنه؟ کنار من یکی از بچه ها دست بلند کرد و با یه دستمال

جداگانه برای یافتن محل اقامت (بقول خودمان مناسب ار هر لحظاً) بطریق راهی شدیم. در بین راه کم کم زمزمه شروع شد که ای آقا ما که روزها یا در سمینار برق در دانشگاه هستیم یا در حال گشت جاهای دیدنی و تاریخی. فقط شب جائی برای خواب می‌خواهیم چرا برویم هتل گرانقیمت و اسراف کنیم والخ. خلاصه بی سر و صدا صبر کردیم تا پاسی از شب در آن موقع شهبا ساعت ۹ به بعد شهرها ساکت و آرام و خلوت و رفت و آمد کم می‌شد. در یکی از خیابان های فرعی مسافرخانه ای پیدا نمودیم. در شیراز آن موقع بالای سر در مسافرخانه‌ها کلمه (فندق) می‌نوشتند، یعنی مسافرخانه به زبان عربی. چون اعراب از حاشیه خلیج فارس زیاد برای سفر به ایران علی‌الخصوص شیراز برای خرید و گذران فصل گرما می‌آمدند و در این فندق های ارزان قیمت اقامت می‌کردند. خلاصه وارد فندق شدیم و گفتمی جا دارید مسئول آنجا گفت دیر آمدید گفتمی جائی برای خواب می‌خواهیم گفت روی پشت بام تخت داریم هوا هم گرم است نفری سه تومان بدهید بروید بخواهید فقط آهسته که بقیه مسافرین را بیدار نکنید. آهسته از راهرو پلکان تنگ و تاریک به پشت بام رسیدیم چشمتان روز بد نبیند دیدیم بیست سی تخت فلزی زنگ زده که روی بیشتر آنها مسافری خواهید و ملافه ای به کله اش کشیده نزدیکتر که شدیم دیدیم آقا همه دانشجوی دانشگاه صنعتی آقا افتضاح شد. در حالیکه از خنده و خجالت بی امان شده بودیم چهار نفری آمدیم پایین و در هنلی با قیمت زیاد در خیابان نادری آموقع اقامت کردیم ولی صبح روز بعد نه ما و نه آن دانشجویان فندق خواب شتر دیدی ندیدی.

شوخي برفی با استادان

سال ۵۱ بود آذرباچیا یا دیماه دوشنیه‌ها اگر یادتان باشد ناهار دانشگاه چلوکیاب بود. بر ف سنگینی باریده بود و ما سال سوم بودیم. عده ای از دانشجویان بیرون ناهارخوری و جلوی خروجی قسمت استادیم جمع بودند و با بیرون آمدن گروههای چهار پنج نفری استادیم بطرف آنها گلوله برفی پرت می‌کردند. بعضی از آقایان استادیم هم پاسخ میدادند و وارد بازی می‌شدند تا اینکه آقای مهندس مقدسیان، آقای دکتر حسین پرتوی و آقای مهندس مصمصام که یادم هست و دو سه نفر دیگر از نهارخوری بیرون آمدند. بارانی از گلوله برفی مقابلاً رد و بدل شد و ناغافل یک گلوله برفی آبدار به پشت گردن آقای مهندس مقدسیان برخورد کرد و ایشان که مثل همیشه خوش ذوق و حاضر جواب بودند و البته که هستند. بلند گفتند حق دارید تقصیر شما نیست تقصیر این چلوکیاب بیست ریالی است. خدایش همه از رو رفتند. با درود بر آقای مهندس مقدسیان عزیز و کلیه استادیم گذشته و حال خانواده بزرگ شریف.

گردش علمی شیراز

راعیت نمی‌کنید؟ "راندد وانت که به عادت ۴۳ سال پیش، آمده فحاشی و دعوا بوده است. فکر میکند کلمه "استاندار" فحش جدید است و با صدای بلند خطاب به دکتر شادمان میگوید "استاندار خواهر مادرته".

استاد بزرگوار فرمودند "من نمیتوانم در کشوری که از کلمه مقدس استاندار، تداعی معنی فحاشی می‌شود زندگی کنم!" و متاسفانه بلافضله و در اولین فرصت از ایران خارج شدند.

منتظر خاطره دوم که شرح بیان ملاقات حضوری من و دوست البرزی خوبم آقای مهندس شریعت رفیع، با زنده یاد استاد بزرگ، میهن پرست واقعی، خدمتگزار فرهنگ، رئیس دبیرستان همیشه ماندگار البرز و رئیس دانشگاه صنعتی(روحش شاد و راوش پر رهو باد) شریف باشد.

ماجرای برقی شدن من

اما خاطره دوم (ماجرای برقی شدن من به تشویق و راهنمایی زنده یاد استاد دکتر مجتبه‌ی) :

حتماً یادتان هست که زمان ما کنکور دانشگاهها جدا و مستقل از هم برگزار میشند.

من در اولین امتحان، در کارشناسی ارشد مکانیک دانشگاه شیراز قبول شدم.

بعد ازین قبولی بود که، به توصیه همکلاسیهای البرز، قرار شد که برای انتخاب دانشگاه و رشته، با زنده یاد استاد دکتر مجتبه‌ی مشورت شود.

من و دوست بسیار صمیمی و خوبم، جناب مهندس سعید شریعت زاده رفیع، به نمایندگی از دانش آموزان، برای مشورت راهی دفتر جناب دکتر شدیم.

پس از طرح موضوع ایشان با آن لبه‌جه قشنگ رشتی فرمودند "تومونم بچه‌های البرز باید بن برق آریامهر". که این توصیه عیناً در اختیار همکلاسیهای قرار گرفت.

با عمل به توصیه جناب دکتر، قریباً ۵۰٪ ظرفیت دانشکده بر قدر داشتند.

فراسله زمانی خانه ما تا دانشگاه فقط دقیقه پیاده روی بود. در تیجه بخواست خدا و راهنمایی جناب دکتر بنده برقی شدم (در حقیقت خودم نقشی در این انتخاب نداشتم)!

تجربه حدود ۴۰ ساله نشان میدهد که چه آگاهی کاملی جناب دکتر داشته اند، چون حق به رشته مکانیک توصیه نفرمودند! خوشحالم که مکانیک نیستم، بلکه سر فرصت حالشان را هم میگیرم!

ای بود انشای من برای انتخاب رشته ام. روح استاد، دکتر مجتبه‌ی، مرد بزرگ، خدمتگزار ایران زمین، رئیس دانشگاه، رئیس البرز و شاد و راوش پر رهو باد.

ماجرای مختصر و مفید

در جریان بگیر و بیندهای یورش ساواک به دانشگاه، ضربه باطوم چوبی محکمی به سرم خورد، طوریکه نگران شدم که ضربه مغزی شده ام.

دانشجویان می‌رسونند. ناگهان اوضاع بهم ریخت و شلوغ شد و درب دانشگاه باز شد و یک کامیون ریو ارتشی پر از گاردی و گروهی گاردی باطمود بدست بیکباره با سرعت بطرف دانشجویان حمله آوردن. دیگه

تامل جایز نبود و اگه نمی‌جنیدیم زیر دست و پا کامیون له می‌شیم، همه وحشت زده بسمت داخل دانشگاه فرار کردند و من هم از ترس پا به فرار گذاشتیم که ناگاه در مقابل خودم گودال بلوار دانشگاه را دیدم و چاره ای جز گذشتیم از این گودال نداشتم. از شدت وحشت تمام قدرت خودم رو جمع کردم و به هوا بند شدم و در عین نایاوری خودم رو اطراف گودال یافتم!! و بسرعت خودم رو به درب پشت دانشگاه رسوندم و از دانشگاه خارج شدم. آیا من همومنی بودم که هفته پیش از آن بودم.

نتیجه گیری: انسانها دارای قدرت‌های ناشناخته ای هستند که در موقعیت‌های خاص بروز میکنند.

محمد حسین قنبری

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی مکانیک ساکن تهران
ماجرای دکتر شادمان، رانده وانت و کلمه

استاندارد!

دکتر شادمان در شرایط ویژه (کمبود و حتی قحطی استاد ریاضیات مدرن) از

آمریکا دعوت بکارشدن.

دفتر کار این استاد منضبط، در

طبقه همکف ساختمان و

دانشکده برق قرار داشت و ایشان برای تدریس در تالارهای درس، پس از بستن کمرین اینمی (۴۳ سال قبل)، با سرعت حداقل ۱۰ کیلومتر، روانه کلاس‌های درس می‌شدند.

دکتر با سواد اذیری، که بعلت دوری از وطن، نه تنها زبان فارسی، بلکه زبان آذربایجانی را هم بسختی صحبت میکرد و موجب خنده دانشجویان می‌شدند.

طبیعی است در این شرایط، رفتار دانشجویان تیزهوش، نخبه و نخاله، خوشایند استاد نبود و ایشان تقریباً در همه کلاس‌های عدم رضایت خود از دانشجویان اعلام و در نهایت تهدید به باز گشت به آمریکا می‌نمودند، که با وساطت دانشجویان

شیوه بنده مشکل موقتاً تا کلاس بعدی حل می‌شد.

روزی استاد آشفته حال فرمودند که دیگر این جلسه، جلسه خداحافظی است.

وقتی علت سوال شد، فرمودند، امروز هنگام آمدن به دانشگاه، راننده وانتی از پشت محکم به خودرو ایشان زده و خسارت وارد کرده است. دکتر از خودرو پیاده شده و محترمانه به راننده وانت گفته است که "آقای محترم چرا فراسله استاندارد را

نتیجه گیری: همیشه در بدترین شرایط به راه حلی هست که باید بدامش بندازی !!

من و بابام و ثبت نام

تابستان سال ۴۹ بود، من اسم خودمو تو لیست قبولی های دانشگاه دیده بودم و از خوشحالی در پوست نمی‌گزیدم. روز

موعود برای ثبت نام فارسید و من بهمراه بابام (خدا همه رفتگان رو بیامزه) به دانشگاه آمدیدم. جلوی پله‌های

ساختمان مجتهدهی به بابام گفتیم "بابا همین جا بشین تا من برم تو و یه سرو گوشی آب بدم" رقمن بخش اداری و آقایان هوشگ نیا و ارض پیما و چند تا از کارکنان اداری اون موقع پشت میزها نشسته و با لبخند کار ثبت نام رو انجام می‌دادند.

من هم مدارکم رو دادم و ثبت نام کردم و آدم پائین تا با بابام برگردیم خونه که ناگهان دیدم از بغل کت بابا دود داره بلند میشه و بابام مرتبا با ضربه زدن به جیب کتش داره آتیش رو خاموش میکنه. خلاصه من هم کمک کردم تا آتیش

خاموش شد. میدونین چه اتفاقی افتاده بود؟ بابام گفت " تو که رفتی من اودم یک سیگار روشن کنم و پس از روشن

کردن اودم چوب کبریت رو روی زمین بندازم دیدم اونقدر این پله ها تمیز هستند و برق میزنند که درست نیست اونجا

بندازم و بالا فراسله چوب کبریت رو گذاشتیم توی قوطی کبریت و توی جیبم گذاشم، نکو چوب کبریت کاملاً خاموش شدند

بود و بعد از چند لحظه دیدم دود سیاهی از جیبم داره بیرون میاد و به اندازه یک سکه ۵ ریالی روی جیبم رو سوزوند.

نتیجه گیری: دیدید تمیزی و نظافت محیط زیست چقدر رو فرهنگ رفتاری آدم ها تاثیر داره حتی باید ۶۳ ساله من !

نتیجه ترس

من عضو تیم ژیمناستیک دانشگاه بودم و به تبع این ورزش که پر از جنب و جوش و تحرک زیادی رو میطلبم، همواره در

موقعیت‌های خاص زرنگی و بی پروانه خودمن رو نشون می‌دادیم. سال ۱۳۵۰ بود و تازه بلوار ورودی دانشگاه رو

گودبرداری کرده بودند که بصورت امروزی درست کنند. عرض این گودال حدود ۶ متر بود. یک روز من با چند تا از بچه های ژیمناستیک تصمیم گرفتیم از روی این گودال

بپریم. ما همگی حدود نیم ساعت با هم کرکری خوندیم و کل کردیم ولی هیچ کدام از ما نتوانستیم از روی گودال بپریم.

این قضیه گذشت و هفته بعدش دانشگاه شلوغ شد و اعتصاب شد و دانشجویان کلاسها رو تعطیل کردند و همگی با شعار

"قرسیو مرگت مبارک" بطرف درب ورودی دانشگاه حرکت کردند و داخل دانشگاه جلوی درب ورودی روی زمین نشستند و شروع به شعار دادن کردند. بیرون دانشگاه گاردی ها رژه می‌رفتند و آماده بودند تا بدستور فرمانده اگر لازم بود حمله کنند.

بچه های دیبرستان رو بروی دانشگاه قلوه سنگ تهیه می‌کردند و یواشکی از زیر درب دانشگاه دست بدست به

میگیرم گفتم مامان من خودم جرات ندارم شما هم نرو شاید مسئله ای پیش بباید ایشان شنبه رفت ولی کشی در کار نبود و خادم مسجد گفته بود خانم آن روز انقدر شلوغ شد که همه چیز بهم ریخت.

صیح روز شنبه که به دانشگاه آمدم یکی از دوستان، آقای رسولیان را دیدم و گفتم تو چطور در رفتی گفت به، من نشستم کفشم را پیدا کردم بعد سرهنگ آمد و گفت همه بنشینید ما هم نشستیم، صاحب عزا پدر آقای سیدی آمد و به سرهنگ گفت جناب سرهنگ تعدادی از اقوام من از قم آمده اند اگر اجازه بفرمایید اینها بروند. سرهنگ هم موافقت کرد و ایشان صدا میکرد حسن، تقی، احمد ... و یکی اینها از جا بلند میشدند و به بیرون مسجد میرفتند یکی را صدا کرد کسی بلند نشد من گفتم بهله حاج آقا و من هم اینطور خلاص شدم. بهر حال این خاطره ای بود که من به یاد داشتم.

علی محمد قلعه بانی

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی برق ساکن تهران

خطاطه ای از دکتر مهری

خطاطه ای از استاد ارجمند جناب آقای دکتر مهری دارم که به برادرم احمد (فارغ التحصیل دوره هشتم مهندسی صنایع) نیز مربوط میشود. برادرم میگویند در اولین جلسه درسی که توسط جناب اقای دکتر مهری ارائه میشود شرکت نمودم ایشان با همان لهجه شیرین گیلانی فرمودند: "قلعه بانی جان، شما که این درس را قلا گذرانده ای پس چرا مجدداً در کلاس شرکت مینمایید." و برادرم گفته بودند فردی که این درس را گذرانده، برادرم است نه من.

محمد مهدی شپر

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی برق ساکن تهران

خطاطه ای از دکتر امین

سال اول دانشگاه بودم. یه روز در خیابان جنوبی رستوران راه میرفتم که دکتر امین رو دیدم، در جهت مخالف درحال حرکت بود و بستم من میامد. چون سال اولی بودم این مرد شریف رو خیلی کم میشناختم فقط میدانستم رئیس دانشگاه است و در آن زمان رئیس بودن جرم بود! بنابراین در یک حالت تردید گرفتار شدم که سلام

های دانشکده مکانیک در صعود به کوه جانش را از دست داده و مرحوم شده. با دوتا از دوستانم و همکلاسی ها آقایان ضرایی و شریعت زاده رفیع عازم مجلس ختم که در مسجد ارک تهران روپروری کاخ گلستان بود شدیم. منهم کت و شوارو و پیراهن سیاه پوشیده بودم با ماشین آقای ضرایی رفیعی و ایشان ماشین را در کوچه بالای مسجد پارک کرد و به مسجد آمدیم در جلوی مسجد در طرف دیگر خیابان متوجه یک کامیون پلیس شدم که داخل آن حدود ۱۰، ۱۲ پلیس با باطوم و سپر نشسته بودند و بیرون آن هم یک آقای سرهنگی ایستاده بود که قبلا در دانشگاه ایشان را دیده بودم. با خود فکر کردم که پلیس اینجا چکار میکند مگر خبری است، اینجا یک مجلس ختم است مگر قرار است تظاهراتی بشود، با اینحال به خود گفتم شاید چون تعدادی دانشجو به این مجلس میایند پلیس هم آمده یا گارد دانشگاه، با این افکار وارد مسجد شدیم و کفش ها را بیرون مسجد کنیم و وارد شدیم. نمیدانم چرا من رفتم ته مسجد نشستم در حالیکه دوستانم اول مسجد نزدیک در نشستند تا آخر مجلس نشستیم و وقتی که مراسم تمام شد و بلند شدیم تعدادی از دانشجویان

بعد از این کنک خوردن، با اتوبوس به کمیته مشترک در پشت شهریانی و جنب زندان زنان (نسوان)، منتقل شدم. بعد از ۱ هفته آزاد شدم. در زندان با من بد رفتاری نشد. وقتی اقوام، دوستان و آشایان در باره کنک خوردنم سوال میکردند، جواب میدادم "مختصر و مفید". چون فقط ۱ باتوم خورده بودم، اما بسیار محکم و کاری.

حمید سلیمانی کریم آباد

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی برق ساکن تهران

همزیستی گربه و سگ

من، روایت اصلاح شده ای زیر را عنوان یک خاطره میسندم. در فاصله معینی از رستوران، بشکه ۲۲۰ لیتری قرار داشت که پسمنده غذای رستوران در آن ریخته میشد. روزی همراه دوستم آقای مهندس هادی فوقانی، بطور اتفاقی از نزدیکی بشکه، عبور میکردیم که ناگهان متوجه سر و صدا در داخل آن شدیم. وقتی نزدیک شدیم، مشاهده شد که، سگ و گربه ای در کمال امنیت! مشغول خوردن پسمند غذاها هستند.

آقای فوقانی گفت "قبری، معمولا وقتی گربه سگ را میبیند، از ترس به بالای درخت پناه میبرد. تجربه میکنم! چطور شده است که این دو حیوان باهم و در یکجا مشغول خوردنند؟

من جواب دادم "آنها که انسان نیستند همیشه با هم دعوا کنند! بلکه وقتی نعمت فراوان باشد، بدون ایجاد مزاحمت به یکدیگر، از نعمتها استفاده میکنند."

خوب است یک خاطره فقط یک خاطره باشد. گنجاندن مواردی چون: ادای احترام به همدوره ای، ابراز دلتنگی، نتیجه گیری اخلاقی و ... در یک خاطره از سادگی، زیبایی و باورپذیری آن میکاهد.

محمد رضا شاهرخی

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی مکانیک ساکن تهران

مجلس ترحیم مسئله ساز

خطاطه ای که دارم مربوط میشود به سال ۱۳۵۳ بهمن ماه، دانشگاه در آن سالها نا آرام بود و اغلب ما شاهد برخورد پلیس و دانشجویان و تظاهرات بودیم. با خبر شدم آقای سیدی از همکلاسی

علت تشنگی سرعتم کم شده بود و نگران وقت هم بودم. در آن دوره وقت امتحان را بر اساس دانشجویان خوب تنظیم می کردند و فرصت اشتباه یا غواصی حافظه نبود. یک مرتبه دیدم یکی از مستخدم ها یک شیشه نوشابه به من داد. دکتر شادمان از جیب خودش برای همه دانشجویان نوشابه خریده بود. نوشابه کوچک ۴ ریال و بزرگ ۵۰۰۰ ریال بود و حداقل حقوق استادیار بیش از آینده امیدوار بودیم. این نوشابه باعث شد که امتحان خوبی داشته باشیم و من حتی وقت اضافه هم آوردم.

به امید روزی که محصول عمده دانشگاه را نیروی انسانی کارآمد و متهد بدانیم بجای آنکه انتظار افزایش آمارهای ظاهری یا کسب درآمد از دانشگاه با دانشجوی بورسیه یا مجازی یا شبانه یا کسب اعتبار برای دانشجوی سهمیه‌ای باشیم، تاسف بار است که شخصی را که اساتید دانشگاه تهران لایق ریاست دانشگاه تهران می دانند نمایندگان با مدارک تحصیلی حوزه یا دانشگاه لایق وزارت علوم نمی دانند.

احمد اژمند

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی برق / ساکن تهران

گرفتن کارت کنکور

کارت شرکت در آزمون کنکور سراسری سال ۴۹ را باید از دانشکده هنرهای دراماتیک دانشگاه تهران می گرفتم. توی صفت ایستاده بودم، و شاید اولین بار بود که اصلاً وارد فضای یک دانشگاه، یا دست کم دانشگاه تهران، می شدم. چند تا جلوتر از من دو

جوان تقریباً هم سن و سال خودمان ایستاده بودند و با هم گپ می زندن. یک دفعه یکی از این دو تا شروع کرد به لرزیدن و حرکات خاصی که انگار دارد می افتد به طوری که همه را متوجه خودش کرد. رفیقش درحالی که او را می گرفت که نیقتند می گفت: «فلانی چیزی نیست، نرس! ...» و او مرتب می پرسید که: «آن داریم می ریم کنکور بدیم؟ تورو به خدا راستش رو بگو! ... و رفیقش با نگرانی از وضع او دلداری اش می داد که: «نه بابا، اینجا فقط صفت تحويل کارتیه ... هنوز چند روز به کنکور مانده...» و جمع و جوش می کرد. ما هم متأثر شده بودیم و به خصوص دخترهای توی صفت همدردی می کردند که وای، بین بیچاره چقدر خرخونی کرده که عقلش پریده و همه اعتمادش به نفسش رو از دست داده.

حسنعلی قدیم

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی شیمی ساکن تهران

سفر نیکسون به ایران



خاطره ای که من دارم موقعی که نیکسون رئیس جمهور امریکا در اریبهشت سال (۱۳۵۰) فکر میکنم امده بود ایران، دانشگاه تهران اعتصاب شد و بچه ها به ماشین نیکسون گوچه فرنگی زدند.

روز بعد دانشگاه ما هم اعتصاب شد. تا آنروز گارد دانشگاه به شرط آن که دانشجویان از محوطه دانشگاه خارج نمی شدند وارد دانشگاه نمی شد. در نتیجه همگی شعار می دادیم و راهپیمایی تا جلو درب ورودی داخل دانشگاه هم داشتیم. حدود ظهر بود عدد در سالن غذا خوری مشغول صرف نهار یا در تربیا خوردن چای بودند که یک مرتبه گارد دانشگاه بداخل هجوم آورد. من و تعدادی از بچه توی تربیا گیر افتادیم که گاردی ها ریختن به بی مهابا با باتوم زدن. تعداد زیادی جلو پیشخوان رویهم تل انبار شده بودیم. بعد از مدتی کنکاری اتوبوس آوردن

چو در بوفه و ما را در حالیکه دو طرف گاردی ها با باتوم ایستاده و ما را می زدند گفتند یکی یکی بروید سوار شوید. که همانطوریکه تصور میکنید عبور از ان دالان که بعداً به دالان مرگ معروف شد خلی دلهره اور بود. چون گاردی ها حسابی روحیه ما را علاوه بر حمله غیر مترقبه با فریادها و دشنهای بلند خلی خراب کرده بودند. نهایتاً وقتی اتوبوس پر شد و راه افتاد ما همگی کنک خورده و نالان بودیم. نکته جالب اینکه وقتی از بچه ها شیشه پنجره را کمی باز کرد تا هوای خنک بیاید. جوان همسالی که نگهبان گاردی ما داخل ماشین بود گفت شیشه را بیند چون عرق دارید و سرما می خورید که همدردی او برای من خلی جالب بود. و او خلی مشتاق بود بداند ما که نهار را پنج ریال می خوریم و بقول خودش دختر و پسر هم با هم هستیم چرا کاری میکنیم که او دوستانش یکهنه تو ماشین آماده در شرایط سخت بنشینند که حمله به ما برایشان رهایی از قفس ماشین گارد باشد که البته در ان شرایط درک مشترکی بین ما نبود.

مجتبی مظفری

دانش آموخته دوره پنجم ریاضی و علوم کامپیوتر ساکن تهران

تشنگی در جلسه امتحان

استاد گرانقدر دکتر شادمان تازه به دانشگاه آمده بود و درس نظریه معادلات دیفرانسیل را درس می داد. امتحان پایان ترم در یک بعد از ظهر گرم بود. معمولاً با آب خنک پذیرایی می شدیم اما در آن جلسه خبری از پارچ آب نبود. من هم علیرغم تشنگی مغدور تر از آن بودم که درخواست آب کنم، به

کنم یا نه. دکتر امین که شاید متوجه حالت من شده بود بنم سلام کرد و من هم جواب ایشان را دادم! علی رغم اینکه فردای آنروز جریان را در دانشگاه برای یکی از دوستان تعریف کردم و هردو کلی خندیدیم ولی این رویداد ناخواهی داشتند هیچگاه از یادم نرفت طوری که بعدها هرچه بیشتر میگذشت و من این مرد را بیشتر میشناختم بیش از گذشته رفتار آنروز را محکوم میکردم.

ناصر قنبری

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی برق ساکن تهران

یادی از شهید حداد عادل

خاطره من راجع به دوره دانشجویی نیست بلکه مربوط به دوران آموزشی سربازی است و به این جهت آنرا بازگو میکنم که یادی از شهدای جنگ و بخصوص همدرده ای عزیزان شهید مهندس مجید حداد عادل کرد باشم.

من دو سال در دیبرستان علوی با وی همکلاس و پنجم سال در دانشگاه با ایشان همدرده بودم ولی دوره ای را که خاطرات بسیار شیرین از ایشان بیامد مانده است مربوط به دوره آموزش افسری مرکز پیاده شیراز می باشد. بطور معمول کسانی که باهم تیپ و همفکر هستند همدیگر را می ایند و اوقات فراغت را با هم می گذرانند و باصطلاح هم خرج می شوند. مجید و من و آقای شافعی و یکی دو نفر دیگر هم خرج شده و اغلب اخر هفته ها که فرست بود با اتومبیل مجید به شهرهای اطراف شیراز می رفته‌یم. صحبتهای شیرین مجید و بخصوص بعضی مواقع آوازخوانی‌های وی ساعت شیرینی را برای ما رقیم می‌زد. بعد از پایان دوره از همدردهای های ما من بتهایی به سلام مامور شدم و مجید و شافعی و تعدادی دیگر به مشهد نامه‌های شیرین و طلبی را که هر چند گاه مجید برایم می فرستاد پنجره ای برای تنهایی من بود که هنوز انها را نگهداشته ام.

ولی خاطره ای را که من از مجید دارم مربوط به یکی از این سفرهای است که به یکی از شهرهای اطراف میرفیم. شاید اغلب ما با این صحنه که چند قله سنگ از کوه سرازیر شده و در وسط جاده پراکنده شده است رو برو شده ایم. حداکثر کاری که اغلب ما می کنیم اینست که مراقب بشاییم که از روی سنگ رد شویم ولی مجید که راننگی را به عهده داشت ماشین را به کناری زد و از ماشین پیاده شد و تمام سنگها را جمع کرد و به راننده ای انتقال داد. او گفت که این کار را از پدرش که اینکار خطرات احتمالی تصادف و یا چپ کردن را بیک توقف یک دقیقه ای از سر دیگر راننده کان دور کرد خدایش او و پدرش و دیگر شهدای جنگ را بیامرد



وقتی فهمید شهریه دانشگاه ۲۰۰۰ توان است (یعنی ۲۰۰۰ برابر کرایه تاکسی). بنابراین روز ثبت نام پول که نداد هیچی با من هم نیامد. تنها و نگران، و پرسان پرسان رسیدم خدمت آقای ارض پیمای عزیز و دوست داشتنی با نگرانی خود را به عنوان پذیرفته شده برق معرفی کرد و منتظر بودم که فیش پرداخت شهریه را از من مطالبه کند. ایشان شروع کرد کاغذهای پهن بزرگ را، که بعد ها فهمیدم حاوی خروجی کامپیوتر است، بررسی کردن. پس از مدتی که من همینطور نگران ایستاده بودم سر بلند کردند و با لبخندی گفتند که خوب شما که از شهریه معافی (انگار) که از مشکل من آگاه بود. دنیا برایم چقدر زیباتر شد. چهره متعجب مرآ که دید ادامه داد که جزو ۱۰ درصد اول قبولی هستم. حدود ۱۵ سال پیش که برای بار دوم دانشجوی شریف (دکتری کامپیوتر) شده بودم در راه روئی ایشان را دیدم و این خاطره را تعریف کردم.

خاطره اردیبهشت ۵۱

درست یاد نیست اردیبهشت ۵۰ بود یا ۵۱ که بعد از تعطیل کردن کلاس ها پشت در ورودی دانشگاه جمع شده بودیم و کامیون های پر از سرباز گارد ویژه هم در بیرون درسته. یکی از شعارهایی که فرماندهان مربوطه و سواکنی ها را به شدت عصبانی کرده بود فریاد همراه با کف زدن "فرسیو مرگ مبارک" بود (به نظرم از افسران عالی رتبه دادگاه های نظامی بود که ترور شده بود). ناگهان در دانشگاه باز شد و کامیون ها بداخل هجوم آوردند. صدای شعار ها به آرامی کم شد و هر کس به طرفی فرار کرد. من و حدود ۱۰ نفر دیگر با هدایت شهید مجید حداد عادل (که از دبیرستان همکالس بودیم) بداخل ساختمان آزمایشگاه های فیزیک خزیدیم (اکنون هم عکسش روی دیوار آن ساختمان نقش بسته است). از پله ها که بالا میرفتیم، از پنجه زمین چمن شمال آن ساختمان را میدیدیم که چطور وحشیانه پچه ها را، از جمله چند دختر را میزدند. ترس بر غیرتمنان غلبه کرد و پله ها را چند تا یکی بالا رفتیم. مجید که خودش دانشجوی فیزیک بود ما را به آزمایشگاه نور برد که برخلاف اسمش ظلمات است! جناب آقای شرفناکی حسابی تحولیمان گرفت و دعومنان کرد به سکوت مطلق. فکر کنم دو ساعتی را با ترس و لرز در آنجا سپری کردیم تا آقای شرفناکی خبر آوردند که گارد جمع شده و بیرون رفت. سپس ایشان به دکتر ریاضی، استاد فیزیکمان که معاون آموزشی دانشگاه بودن، خبر دادند، که شخصاً آمدند و ما را پشت سرشاران ردیف کرده و از ساختمان بیرون برند. در فاصله میان خروجی ساختمان و خروجی دانشگاه، در حالیکه احساس بجهه مرغابی کارتون ها را داشتم که دنیا

دانش آموخته دوره پنجم شیمی/ساکن تهران خاطراتی از دانشکده شیمی

خاطره اول: ساختمان دانشکده شیمی سه راه پله داشت هنگامی که استاد برای کلاس دیر می کرد بچه ها می گفتند از پله ای که استاد معمولاً نمی آید برویم و کلاس را تعطیل کنیم تا مبادا در میان راه پله با استاد مواجه شویم.

خاطره دوم: استاد شیمی سال اولمان (اسم نمی برم) روزی سر کلاس مشغول نوشتن فرمول پای تخته بود. من توجه کردم که فرمول نوشته شده در خط بالا دارای علامت آکولاد است (انتگرال) لکن در خط بعدی انتگرال نیست. سوال کردم استاد هر چه نگاه کرد متوجه نشد که چرا چنین است. بعد که من جزو را نگاه کردم متوجه شدم که علامت در جزو جا افاده گویا استاد قبلاً روی مطلب دقت نکرده بود و از روی جزو رو نویسی می کرد.

علی امامی

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی مکانیک/ساکن تهران
دورس مکانیک جامدات

یک روزی سر کلاس درس مکانیک جامدات آقای دکتر طوسی در سال ۱۳۵۰ موضوع درس راجع به خیز تیر ها (تغیر مکان تیر) بود. ایشان ۴ معادله نوشتنند و ۴ مجهول داشت و حل آن سر کلاس راحت بود. لذا ایشان گفتند که ما در دانشگاه برکلی استادی داشتیم که به شاگردان می گفت شما بایستی از استادتان بیشتر چیز بلد باشید.

یکی از شاگردان کلاس ما آقای سنبسلانی گفت جناب آقای دکتر شما در آن موقع به اندازه است ادتان چیز بلد بودید.

سپس کلاس قهقهه زد و آقای دکتر طوسی در ابتدای متوجه نشد چون ظاهر مسئله این بود که هر کس به ایندازه استادش سواد داشته باشد خیلی با سواد است ولی بر اساس گفته آقای دکتر مفهوم دیگری پیدا کرد.

و لذا آقای دکتر متوجه شدند و کلی خنده دند که آقای سنبسلانی به ایشان چه گفته است.

قاسم جابری پور

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی برق/ساکن تهران

ثبت نام سال ۴۹

پدرم بازاری بود، از مددود بازاری های آن زمان که دبیم داشت. ولی دوست نداشت من به دانشگاه بیایم، بخصوص

دو سه بار به فاصله مثلاً یکی دو دقیقه این اتفاق به شکل های هنری! متفاوتی تکرار شد. دیگه بعضی از حاضران هم شروع به دخالت و همدردی و نصیحت کردند بودند. تا اینکه بیهو هردو نفر شق و رق شدند و نفر غشی گفت: «خب دیگه برای امروز بسه، برمی!» و در مقابل تگاه کف ما راهشان را کشیدند و رفتد! یواش از بهت درآمدیم و معلوم شد که اینها بجهه های همین دانشکده هنر هستند و از این فرصتها برای سر کار گذاشتن دیگران و احتمالاً تمرین درس های بازیگری استفاده می کنند!

اگر یادت باشد همیشه بین بجهه های فنی و ادبیاتیها و هنریها یک کل کل هایی بود. این هم اولین برخورد من «فنی بعد از این» با «هنرمند بعد از این» ها بود. و انصافاً درس شان را خوب اجرا کردند!

نصرالله محمد حسین فلاح

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی متالورژی/ساکن تهران

علم حل تمرین ریاضی

علم حل تمرین ریاضی ما آقای آگاه بود که بسیار جوان بود و ظاهری چون خود ما داشت. یک روز شنیدیم که احتمالاً به کلاس نخواهد آمد و اگر کسی برای جانشینی او در آن روز پیدا نکند کلاس تعطیل می شود. مثل همیشه تعطیلی کلاس و به سینما یا منزل رفتن برای بچه ها بسیار جاذبه داشت.

من طرحی برای سربسرا گذاشتن دوستان ریختم. به یکی از دوستان خود تلفن زدم و از او خواستم راس ساعت کلاس آقای آگاه به دانشگاه باید و خود را معلم جانشین معرفی کند و از بچه ها بخواهد که هر که امادگی دارد و تمرین ها را حل کرده به پای تخته بیاید. من هم داوطلبانه وقت کلاس را خواهم گرفت! با چند نفر از دوستان در کلاس هم هماهنگی کردم تا شکی بوجود نیاید. نمایشname ما با موفقیت اجرا شد!

بچه ها به شدت از معرفی معلم جانشین دلخوری ابراز کردند ولی چاره ای نداشتند. من حدود بیست دقیقه حل تمرین کردم ولی فشار خنده مانع از ادامه صحنه سازی شد. بچه ها و قسمی دیدند من و معلم حل تمرین قلابی در پای تخته و چند نفر دیگر بین خودشان دل خود را گرفته و با قیقهه می خندند: فهمیدند چه رخ داده است. چند نفر از دختر ها فریاد زدند: لوس! ب ادب! مزخرف! برعی پسر ها هم با زدن پس گردنی های دوستانه دلخوری خود را نشان دادند. عده ای دیگر هم که روح شوختی داشتند با خنده نمایشname سر کار گذاشتن دوستان را تشویق کردند

نهله غرومی نائینی



مهر ماه سال ۴۹ هنگام نام نویسی در دانشگاه به خاطر غرور، سادگی جوان هیجده ساله شهرستانی، ناتوانی در بیان مضيقه مالی خود و همچنین دیربارواری مسئول بررسی کننده

وضعيت متقاضی وام توانستم با استفاده از وام، شهریه نامنوبی را پرداخت کنم و به دنبال آن بی نیاز تشخیص داده شدم و از استفاده خوابگاه هم محروم شدم. ناچار در محله آپاچی های مهاجر در حاشیه تهران آن روزگار و نزدیک به دانشگاه در اتاق سرد بدن و سایل گرمایشی سکنی گزیدم. در زمستان سرد آن سال شب قبل از یکی از امتحانات بیان ترم طاقتمن از سرما طاق شده بود بر کاغذ باطله ای گستاخانه مرحوم دکتر امین را مخاطب قرار داده با انشاء و املای پر غلط به وی و سیستم حاکم و ادعا هایشان اعتراض کردم و صبح روز بعد از همه بریده، دل شکسته و با اندک امیدی به لطف خدا نامه را به آدرس ریاست دانشگاه پُست کردم! دوی سه روز بعد سر جلسه امتحان فیزیک یک بودم، کارت های داشتچویی را کنترل می کردند به من گفته شد بعد از پایان جلسه امتحان نزد مرحوم دکتر ریاحی معاون رفاه داشتچویی بروم. وقتی نزد ایشان رفتم نامه ام را روی میزش دیدم! دکتر امین به ایشان ارجاع داده بود. اشک در چشم انداز دکتر ریاحی حلقه زده بود! وی در همان حال ابتدا کمی به خاطر نجوة نامه نگاری ام سرزنش کرد و سپس دل گرمی داد و به سرعت امکان استفاده از خوابگاه و همچنین وام برای هزینه زندگی ام را فراهم نمود. البته سال های تحصیلی بعد با توجه به وضع خوب مالی کشور برای همه داشتچویان متقاضی، بدون داشتن شرایط خاص و انجام اقدامات دشوار، این تسهیلات فراهم شد.

فریضه نماز

در یکی از سال های پایانی تحصیل در دانشگاه، کار داشتچویی داشتم و باید ترجمه بخش پیچش از کتاب جامدات پویف را تحویل آقای دکتر حسینی استاد درس جامدات می دادم تا بعد از تایید ایشان بتوانم دستمزد مربوطه را دریافت کنم. بخشی از کار را با تاخیر بسیار نزدشان برد بودم که تحویل دهم، نزدیک غروب بود، در حین تحویل کار اجازه گرفتم بروم نماز ظهر و عصر! را به جای آورم و باز گردم از اتاق ایشان در دانشکده مکانیک خارج شده به سرعت به نمازخانه در ساختمن مجهذه آن زمان رفته و بعد از انجام فریضه نماز به سرعت به اتاق ایشان بازگشتم. استاد وقتی مجدداً می دید گفتند چرا نرفتی نماز را بخوانی؟ گفتم قربان خواندم! ایشان در حالی که تعجب کرده بود فرمود چه خوب بود کار کردنت هم به سرعت نماز خواندند بودا و من در حال شرمندگی حق به جانب ایشان دادم.

افتاد و کلوب دانشگاه صاحب ده دستگاه اسکی نوشد. بچه های کلوب که از عشق اسکی با این اسکی های نو دهانشان آب افتدند بود و دلشان در سینه پر پر می زد برای ثبت نام هفته بعد هجوم آوردند. بچه های گردانه کلوب هم که این همه تقاضا را دیدند تصمیم گرفتند که به ازای هر چهار طور متناوب یکی صبح - یکی بعد از ظهر با یک جفت اسکی اسکی کنند.

من و یکی از دوستان بسیار خوبم هم باهم در یک گروه قرار گرفتیم و قرار شد به نوبت اسکی کنیم. بالآخر روز جمع شدیم. باشوق فراوان سوار مبنی بوس شده و به دانشگاه جمع شدیم. پیش شمشک شاید سخت ترین پیست اسکی ایران باشد و برای مبتدی ها اصلاً مناسب نیست ولی ما جوان بودیم و این حرفا سرمان نمی شد.

بعد از دو سه ساعتی در راه به پیست رسیدیم، معطل نکردیم. اسکی ها بدوش، سوار تله اسکی شدیم و به بالای پیست رفیم. اول نوبت نبود که اسکی کنم. اسکی ها رو به پا کردم. آنروزها ترمز اتوماتیک هنوز مد نشده بود و ما باید با بند اطمینان مخصوصی اسکی را به پایمان می بستیم که اگر از پایمان جدا شد به قول معروف فراز نکند.

من به علت مبتدی بدن و شاید هم از ذوق فراوان متوجه نشدم که اسکی ها هنوز بند اطمینان ندارند. اسکی های نو را به پا کرده و سرشان را به طرف پایین تپه چرخاندم. خودتان می تواند حدس بزند چند قدمی پایین نرفته بودم که اسکی ها سرعت گرفتند، تعامل را از دست دادم و محکم به زمین خوردم. یکی از اسکی های از پاییم جدا شد و به سوی پایین روان. قبل از آنکه بگویم آخ، اسکی از لبه پرتگاه گذشت و به طرف اعماق دره پرواز کرد.

نه دره شاید به ارتفاع ده متر برف جمع شده بود. خلاصه در دریستان ندهم تمام بقیه آنروز را من و دوست طفلکم که یک لحظه هم مژه اسکی با اسکی های جدید را نکشیده بود به دنبال یک لنگه اسکی گشتم اما اسکی پیدا نشد که نشد. قیافه هردوی ما در طول راه برگشت به شهر واقعاً دیدنی بود. مدتی از این داستان گذشته بود و روزی من به عنوان نماینده ژیمناستیک در جلسه انجمن ورزشی دانشگاه شرکت کرده بودم. یاد هست مهندس مقدسیان که ریس تربیت بدنی بود در مورد بی مسئولیتی برخی از داشتچویان سخن می گفت و داستان گم کردن یک لنگه اسکی کاملاً نو را به عنوان شاهد مثال ذکر می کرد. من هم که ته دلم بیوشانی می خنیدم با یک چیزه جدی سرم را به عالم تایید تکان می دادم.

حمدی رضا فیزی

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی مکانیک / ساكن تهران
حل مشکل شهریه

مادر در یک صف میرونده، "کیائی" نامی که مسئول سواک در دانشگاه بود آمد و به دکتر ریاحی گفت که قربان اجازه دهد این ها را با مینی بوس تا میدان ۲۴ اسفند (نقلا) ببریم. دکتر با عصبانیت گفتند خیر لازم نیست خودشان میرونند و ما را تا بیرون دانشگاه همراهی کردن و گفتند تا من اینجا هستم بروید و سوار اولین وسیله شده و بروید. هنگام خروج سربازی که در کامیون نشسته بود در حالیکه با دست عرق پیشانی اش را خشک می کرد با لهجه خاصی گفت "چیف" (یعنی کیف) کردم، عگش (یعنی عشق) کردم، بی ایمام حسین (یعنی به امام حسین) فشن (یعنی فحش) میدین!؟ تازه فهمیدیم که انگیزه آن خربرات و حشیانه چه بوده است.

محمد رضا (کامپیز) فرnam

دانش آموخته دوره پنجم مهندسی برق / ساكن کالیفرنیا

ترانه به یادماندنی



بعضی از خاطرات آن دوره ها مربوط به آقای قدرت الله وثوقیان است و من هنوز آن هنگی را که او یادم داده برای خانواده و دوستان می خوانم:

ای آلو بخارا ای آلو بخارا

ای دشمن سرما ای دشمن سرما

رویش را بپوشانید با شکر بجوشانید تا شود مریا

ای گوجه فرنگی ای گوجه فرنگی

ای چقدر قشنگی ای چقدر قشنگی

رویش را بپوشانید با نمک بجوشانید تا شود رب !!

پرویزد وستی

دانش آموخته دوره پنجم علوم ریاضی / ساكن پنسیلوانیا

اسکی بازی در شمشک



گمانم سال دوم بودم که به کلوب اسکی دانشگاه پیوستم. اصلأ اسکی کردن نمی دانستم و شوق یاد گرفتنش در دلم بیداد می کرد. آنروزها اسکی ورزش بسیار گرانی بود و کلوب هم جز تعداد بسیار محدودی اسکی قدیمی چیزی نداشت. نسبت تعداد اعضای کلوب و متقاضیان به تعداد اسکی ها چنان زیاد بود که کلوب هر هفته بنناچار فقط تعداد کمی را به قید قرعه به اسکی می برد.

این داستان هم چنان ادامه داشت تا روزی فرح دیبا برای بازدید به دانشگاه آمد. کلوب اسکی هم که از علاقه وی به این ورزش با اطلاع بود فرصت را غنیمت شمرد و از وی تقاضای تعدادی اسکی برای کلوب کرد. این تقاضا مورد قبول

آشناي با دکتر مهدى ضرغامى

مهدى ضرغامى تحصیلات کارشناسی خود را رشته مهندسی عمران در سال ۱۹۶۲ با رتبه برتر از انسیتو تکنولوژی جورجیا در آمریکا به پایان رسانده است. سپس به ادامه تحصیل کارشناسی ارشد رشته ریاضی در انسیتو تکنولوژی ماساچوست پرداخته و در سال ۱۹۶۸ از این دانشگاه فارغ التحصیل شده است. دوره دکتری مهندسی سازه را نیز در دانشگاه ایلی نیویور در سال ۱۹۶۵ به اتمام رسانده است.

دکتر ضرغامی در سال ۱۳۴۷ در دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف کنونی) مشغول به کار شد و تا سال ۱۳۵۴ به عنوان عضو هیئت علمی و معاون تحقیق و توسعه دانشگاه به فعالیت پرداخت.

وی از سال ۱۹۷۵ به سمت رئیس دانشگاه منصوب شد و به مدت ۲ سال در این مسئولیت باقی ماند. در سال ۱۳۵۶ به سمت مدیریت عاملی صنایع سی ایران منصوب شد که تا سال ۱۳۵۸ ادامه داشت. پس از آن به آمریکا عزیمت نمود و در شرکت Simpson Gumpertz & Heger در بوسن آمریکا مشغول به کار شد. وی هم اکنون به عنوان مسئول ارشد در این شرکت مهندسی مشغول به کار است.

دکتر ضرغامی از ۴۵ سال تجربه مشاوره، فعالیت دانشگاهی و مدیریت برخوردار است. او متخصص مهندسی سازه و مکانیک کاربردی، زیرسازهها و ریاضیات است. او در زمینه تحلیل و طراحی سازه‌ها و سیستم‌های مکانیکی پیچیده تجربه دارد. مطالعات او در زمینه ارزیابی شرایط، تحلیل ریسک انهدام سازه‌ها و زیرساختها و تعییرات، بازسازی و ارزیابی و مدیریت زیرسازه‌های صدمه خورده می‌باشد. دکتر ضرغامی در زمینه باد و زلزله نیز متخصص است.

دکتر ضرغامی افتخارات زیادی را کسب کرده است که برخی به شرح زیر بیان می‌شود:

عضو همکار (Fellow) انسیتو مهندسی سازه از انجمن آمریکایی مهندسین در سال ۲۰۱۳

برنده جایزه Bechtel در زمینه مهندسی خط لوله و مشارکت در مهندسی خط لوله در سال ۲۰۰۸

دریافت جایزه ملی پروژه از شورای عالی شرکت های مهندسی در آمریکا در سال ۲۰۰۶

دریافت جایزه طلایی پروژه از شواری آمریکایی شرکت های مهندسی در ماساچوست در آمریکا

دریافت عنوان فارغ التحصیل نمونه از انجمن فارغ التحصیلان دانشکده مهندسی عمران دانشگاه ایلی نیویور در سال ۲۰۰۲

برنده جایزه مقاله برتر از انجمن آمریکایی مهندسی عمران در سال ۱۹۹۶

برنده مقاله برتر از کنفرانس MASTECH در بنگلور هند در سال ۱۳۶۹



آموزش و پژوهش در ایران: نگاهی به گذشته و تصویری از آینده

مهدی ضرغامی mszarghamee@sgh.com

خبرنامه: کتر مهدی ضرغامی از استادان پیشکسوت دانشگاه به نخستین کنفرانس سالانه فارغ التحصیلان شریف در مهرماه ۱۳۹۳ دعوت شده بود تا در بخش افتتاحیه به عنوان سخنران کلیدی سخنرانی نماید. علیرغم برنامه ریزی اولیه برای حضور ایشان، در عمل مشکلی برای سفر به ایران پیش آمد و به ارایه فیلم ویدوئی از سخنرانی ایشان بسنده شد. دکتر ضرغامی متن سخنرانی خود را به صورت نوشته نیز تهیه و برای برگزار کنندگان کنفرانس ارسال نموده است که در ادامه می‌آید.

با تشکر از انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه صنعتی شریف و این که به من این فرصت را دادند که تجربیات خود را در مورد آموزش و پژوهش در علوم و مهندسی، همراه با تصویری از آینده با شما در میان بگذرانم. در تاریخ ایران، ایجاد صنایع خاصی مبداء تحولات عمیق تکنولوژی بوده است. برای مثال، ایجاد راه آهن سراسری در زمان سلطنت رضا شاه، ایجاد کارخانه ذوب آهن در دهه ۱۳۴۰ و ایجاد انرژی اتمی در اوخر دهه ۵۰، هر یک منشاء تغییراتی شد که قابل تصویر نبود. در دهه ۱۳۴۰، تصور بر این بود که ایجاد کارخانه ذوب آهن اصفهان سرآغاز ورود ایران به صنایع سنگین و تکنولوژی مربوطه خواهد بود، اما ایران برای ورود به چنین مرحله‌ای از صنعت، آمادگی لازم را نداشت و نیروی انسانی متخصصی که بتواند چرخه‌ای صنایع سنگین را به حرفت درآورد و مسائل فنی و علمی مربوط را در داخل حل کند، موجود نبود. به این دلیل، فرمان تأسیس دانشگاه ما صادر شد تا از یک سو، نیروی متخصص مورد نیاز صنایع سنگین را راه تربیت کند و از سوی دیگر با انجام پژوهش در شمار دانشگاه های معتبر علمی و تکنولوژی جهان درآید. دانشگاه ما توسط دکتر مجتبهی تأسیس شد و استادان شایسته ای به کادر آموزشی پیوستند و دانشجویان با استعدادی وارد دانشگاه شدند. مجتبهی با تمام نیرو، برای تحقق هدف ایجاد یک دانشگاه که در شمار دانشگاه های معتبر علمی و تکنولوژی جهان باشد، مبارزه کرد. در زمان ریاست دکتر امین، دانشگاه ما سازمان یافت و اولین دوره های فارغ التحصیلان در صنایع داخلی، مشغول به کار شدند و یا به مؤسسات علمی خارج جهت ادامه تحصیل رفتند و در هر جا که بودند، درخشیدند و مایه افتخار همه ما شدند. هنوز چند

ایران آمده و سینیارهایی یک دو هفتنه ای، در مورد پیشرفت های علوم در این زمینه ها، ارائه دهنده و با دانشمندان و دانشجویان ما ارتباط برقرار کنند (این برنامه مورد موافقت قرار نگرفت ولی بعد از انقلاب، به صورت دیگری به وجود آمد).

چالش چهارم، آموزش بود و هدف ما، تربیت مهندس نوآور و پیشوپرو (Leader) بود. دانشجویان دانشگاه، همگی می باشیست از یک فهم عمیق در اصول ریاضی، علوم، و علوم زیستی مهندسی برخوردار باشند و در رشته های مختلفی که قابلیت جذب آنان را فراهم می کند، تبحر پیدا کنند. دانشجویان دروس تخصصی لازم خود را در شش بخش دانشگاه می گیرند تا دروس تخصصی برای هر دانشجو، یک تمرکز رشته ای (Area of Concentration) به وجود آورد. مثال این تمرکز رشته ای، مهندسی ارتباطات، کامپیوتر، سازه، معدن، و طراحی مکانیک است. در این سیستم، دانشجو قادر بود که تمرکز رشته ای خود را شخصاً طراحی کند.

دانشگاه صنعتی اصفهان مانند هر آرمان دیگری، موقیت کامل نداشت. اما بدون آرمان و بدون تصویری از آینده ای درخشان، بدون داشتن اهدافی برای نیل به این آینده درخشان و بدون جدیت شناهه زوی در این راه، زندگی مفهوم ندارد. دانشگاه صنعتی اصفهان با همت و کوشش فوق العاده استادان و مدیران و کارکنانش، یکی از دانشگاه های معتر ایران شد. ولی مسائلی که ۴۰ سال پیش مطرح بود، کم و بیش در دانشگاه های ما هنوز مطرح است. در این چند دقیقه، مایلیم در مورد اهداف آموزشی و پژوهشی دانشگاه و مسئولیت گروه های مختلف در رابطه با آینده دانشگاه، به اختصار نظراتم را بیان کنم.

۱- هدف آموزش دانشگاه در مهندسی چه باید باشد؟

برای پاسخ به این سوال، ابتدا باید انواع مهندس را تعریف کرد. منظور من از «نوع مهندس»، رشته تحصیلی او نیست، بلکه دید او، آرمان او و نقش او در جامعه است.

- مهندس نوآور (Innovator): هم خود را مصروف توسعه مژدهای علم و تکنولوژی می کند. با ریاضیات و علوم زیستی تکنولوژی، کاملاً آشناست و در کاربرد آن ها در حل مسائل، مهارت دارد. کوشش دانشگاه می باشیست علاوه بر تأکید به ریاضیات، علوم پایه و علوم زیستی و تکنولوژی صرف، تربیت گرایش دانشجویان و استادان به اختصار تکنولوژی (Entrepreneurship) باشد. یکی از هدف های اصلی آموزش در این دانشگاه، باید تربیت مهندسین نوآور، مختصر و کارآفرین باشد.

- مهندس طراح (Integrator): مهندس طراح با آن چه در داخل مژدهای علم و تکنولوژی است. به اندازه نیاز خود آشناست و از آن در ایجاد سیستم های جدید استفاده می کند ولی نقشی در توسعه این مژدها ندارد. دانشگاه می باشیست تربیت مهندسین از این نوع را محدود به گروهی

- غذا؛ این بخش دربرگیرنده تمام فعالیت های پژوهشی مربوط به تولید مواد غذایی، فرایش مواد غذایی، بسته بندی و توزیع(Packaging and Distribution)، مصرف و تغذیه و سیاست های مربوط به آن ها بود.

- سیستم های تکنولوژی جامعه و انسان؛ این بخش دربرگیرنده مسائل مربوط به فلسفه در ارتباط با فرهنگ سنتی، محیط زیست، حمل و نقل و کلیه سیستم هایی که تأثیر تکنولوژی، جامعه و انسان و سیاست های مربوط به آن ها را بررسی می کند بود.

- علوم؛ وظیفه اصلی این بخش، ایجاد و حفظ و اعتلای سنت علمی در بالاترین سطح در کشور بود و آموزش و پژوهش در ریاضی، فیزیک، شیمی، بیوشیمی، بیولوژی، زیولوژی و ژئوفیزیک در آن تمرکز می شد.

چالش دوم: تربیت و تأمین کادر آموزشی و پژوهشی یکی از چالش های مهم بود که برای حل این مشکل، برنامه خاصی که مشتمل بر انتخاب ۲۰۰ تن از با استعدادترین و برجسته ترین فارغ التحصیلان دانشگاه خودمان و سایر دانشگاه های داخل و خارج از کشور و اعزام آنان به بهترین دانشگاه ها و مراکز علمی جهان بود به موقع به اجرا گذاشته شد. هدف این بود که پیشوپوتین گروه های علمی و تکنولوژی جهان را شناسایی کنیم برنامه خود را به آنان معرفی کنیم و متخیل خودمان را در تیم آنان قرار دهیم. برای مثال از طریق هرالد براون، رئیس دانشکده های مهندسی (Dean of Engineering) دانشگاه ام آی تی، با پروفسور فارستر (Professor Jay Forrester) که از ابراز «سیستم های دینامیکی» (Systems Dynamics) در پیدا کردن راه حل برای مسائل در زمینه های فنی، اقتصادی، اجتماعی استفاده می کرد، آشنا شدم. وی قبول کرد سه تن از متخیلین ما را در تیم خود پذیرد. دکتر علیقی مشایخی، یکی ازین سه تن بود که به ایران بازگشت و «دانشکده مدیریت و اقتصاد» دانشگاه را پایه گذاری کرد. با این که خیلی از آن ۲۰۰ نفر به ایران مراجعت نکردند، این گروه تأثیر فوق العاده ای در ایجاد دانشگاه صنعتی اصفهان و اعلای دانشگاه صنعتی شریف در تهران و بسیاری از نهادهای دیگر کشور داشتند.

چالش سوم، ایجاد سنت علمی در علوم بود. همان طور که قبلاً اشاره شد، یکی از مشکلات، حفظ و اعتلای سطح علمی استادان، و ایجاد ارتباط بین استادان و دانشجویان با فعال ترین و نوآور ترین دانشمندان جهان و بالاخره، ایجاد سنت علمی در کشور بود. به این منظور، به همراهی دکتر حسین پرتوی و دکتر اردلان با پروفسور عبدالسلام که بعدها برندۀ جایزه نوبل در فیزیک شد، وارد مذکوره شدیم که مرکزی به منظور اعتلای سطح دانشمندان و دانشجویان منطقه (خاورمیانه) در رشته های فیزیک نظری و ریاضی در ایران، به وجود آوریم و از دانشمندان تراز اول جهان دعوت کنیم که به

مهندسينی نوآور و پیشرو تربیت کند که بتوانند چهره تکنولوژی کشور را تعییر دهند و ایران را در شمار کشورهای پیشرفته تکنولوژیکی جهان قرار دهند و دانشمندانی بپروراند که با سنت علمی (Scientific Culture) حاکم بر محیط دانشگاه های پیشرفته تربیت شده اند. چنین دانشمندانی در سطح جهانی، قادرند دانشجویانی تربیت کنند که نتیجه پژوهش آنان، موجب پیش برد تکنولوژی و علوم در کشور گردد و زیربنایی سیاست های کشور را بسازد. البته، چالش های متعددی در این راه بود از جمله:

- چگونه می توانیم کادر آموزشی و پژوهشی لازم را بهترین دانشگاه های جهان جذب کنیم و در اصفهان، گرد هم آوریم؟

- چگونه می توانیم زندگی آنان را چنان تأمین کنیم تا بتوانند هم خود را منحصر به آموزش و پژوهش کنند؟

- چگونه می توانیم سنت علمی را بر محیط دانشگاه حاکم کنیم؟

- چگونه می توانیم مسیر پژوهش های دانشگاه را جهت نوآوری در تکنولوژی و در رابطه با نیازهای کشور قرار دهیم؟ چگونه می شود دانشگاه را مؤثر ترین وسیله برای توسعه علمی و تکنولوژی کشور گرداند؟

- چگونه می توان وسایلی فراهم کرد تا نوآوری دانشجویان و استادان، نتایج اقتصادی لازم را در کشور داشته باشد؟ پاسخ به این چالش ها، ابعاد متعدد داشت:

چالش اول: ساختار دانشکده ای موجود، ارتباط لازم را با مسائل کشور به وجود نمی آورد. پس ساختار جدیدی بر اساس مسائل بزرگ و کلی کشور می باشد و برای این برابر این، دانشگاه بر اساس شش بخش آموزشی و پژوهشی در رابطه با نیازهای کشور پایه گذاری شد و برنامه های آموزشی متعدد در قالب این بخش ها ارائه گردید. این ساختار می توانست پژوهش دانشگاه را با نیازهای کلی کشور مرتبط سازد. این بخش ها عبارت بودند از:

- انرژی؛ بخش دربرگیرنده تمام فعالیت های آموزشی و پژوهشی مربوط به منابع انرژی چون انرژی برق، نفت، گاز، هسته ای، خورشیدی، بادی، اقیانوسی، سیالات، آب، انتقال و تبدیل انرژی، مصرف انرژی و سیاست های مربوط به انرژی بود.

- انفورماتیک؛ این بخش دربرگیرنده تمام فعالیت های آموزشی و پژوهشی مربوط به اطلاعات، فرایش (Process) (A) اطلاعات، ارتباطات، کنترل، و علوم و مهندسی کامپیوتر و سیاست های مربوط به آن ها بود.

- مواد؛ این بخش دربرگیرنده تمام فعالیت های آموزشی و پژوهشی مربوط به مواد از منبع چون معدن و میزال ها، متالورژی، پلیمرها، چدن، خاک شناسی، فرایش مواد، طراحی سازه ها، طراحی صنعتی و معماری، و سیاست های مربوط به آن ها بود.

سه هوش انسان

فیروز اردشیریان، دانش آموخته دوره اول مهندسی مکانیک
f.ardeshirian@namvaranpt.com

“پندار”，“گفتار” و “کردار” انسان با معیارهای گوناگونی سنجیده می شود. صفاتی که به انسان ها نسبت داده می شود بی شمارند که بازترین آنها صفاتی چون شکیبا، بلندنظر، دروین، مهریان، همراه، تیزبین، با استعداد، باگذشت، خویشن دار، آینده نگر، خوش مشرب، خوش رو، خوش برخورد، دلیر، زیرک، با جرات، و غیره نسبت داده می شود. همه این صفات را می توان در هوش انسان جستجو نمود. آنهم در سه هوش بنام های:

(Intelligent Quotient) هوش ذاتی (Emotional Intelligent) هوش احساسی (Social Intelligent) هوش اجتماعی

مجموعه صفات انسان ها را می توان در برآیند سه هوش فوق الذکر جستجو نمود. در اینجا به توضیح بیشتر این هوش می پردازیم.

هوش ذاتی

هوش ذاتی که به آن "آی کیو" می نامند هوش یا استعدادی است که فرد در حل معملا و مسائل، حساب، هندسه، شیمی و مشابه آن دقت و سرعت عمل نشان می دهد. فرد دارای هوش ذاتی بالا را تیز، با استعداد، روشن، ... می نامند.

هوش ذاتی بعنوان معیاری در انتخاب انسان ها برای انجام وظیفه ای یا کاری و یا مأموریتی که نیازمند تند و تیزی و زیرکی است بکار می بند و در علوم و کارهای فکری کاربرد زیادی دارد. بارها شنیده ایم که به فرد مشهوری نسبت هوش ذاتی بالا داده اند ولی صحبتی از هوش احساسی و اجتماعی وی به میان نمی آورند.

آزمون هایی در زمینه اندازه گیری هوش ذاتی تهیه و تدوین شده است که افراد می توانند هوش ذاتی خود را بازبینی کنند. در این آزمون فردی که نمره بالاتری کسب کند وی را بعنوان فردی با هوش ذاتی برتر معرفی می کنند وی را نامزد شغل های حساس می کنند.

هوش احساسی

هوش احساسی که آنرا "هوش هیجانی" نیز می نامند به واکنش فرد در برخورد با گفتار، کردار و حتی پندار فرد دیگر سنجیده می شود.

انسانی که در شنیدن گفتار انسان دیگر ذهنیت ناپسند و ناخواهاندی از وی برای خود تصویر می کند و بدون آنکه کمی شکیباتی از خود نشان بدهد از کوره بدر می رود و آنرا اهانت بخود تلقی می کند و شروع به مشاجره و درنهایت به زد و خورد می پردازد دارای هوش احساسی پائینی است. بر عکس هر آنگاه فردی در مقابل گفته یا کردار ناپسند طرف

معتبرترین دانشگاه های جهان تصویر کند. اهداف لازم را تعیین کند و برنامه بگذارد و راه حل برای رفع مشکلات و محدودیت ها بیابد. هرگز مدیریت دانشگاه، نایاب وظیفه اخلاقی و اصلی خود را که فراهم آوردن امکانات برای شکوفایی استعداد دانشجویان و استادان است، از یاد ببرد. بزرگترین ثروت ما، استعدادهای جوانان ماست و کوتاهی در شکوفایی آن، گناهی بزرگ است. مدیران دانشگاه باید بپذیرند و به دولت پذیرانند که همان گونه که استعدادهای افراد یکسان نیست، دانشگاه ها نقش یکسان در کشور ندارند و نخواهند داشت. وظیفه مدیران دولتی نیز این است که این تفاوت در نقش مؤسسه اموزشی و پژوهشی را با توجه به استعدادهای آنان، بپذیرند و درک کنند که هدف همه دانشگاه ها، به ترتیب مهندس و معلم برای نیازهای همان زمان، منحصر نمی شود. بعضی از دانشگاه ها، نقش دیگری دارند و نیروی متخصص آینده را تربیت می کنند. شما مدیران دولت، وظیفه اخلاقی دارید که کمک کنید تا این تصویر اعتلای دانشگاه، به منصه ظهور در آید و دانشگاه صنعتی شریف، یکی از دانشگاه های معتبر علمی و تکنولوژی جهان گردد.

شما مدیران دولتی، وظیفه خطیری را در پیشبرد هدف های پژوهشی بر عهده دارید. هر تغییری می بایستی از مدیران دولتی منشا گیرد. ایجاد مراکزی جهت مطالعه سیاست های علمی و یا ایجاد مراکزی که تأکید بر اختراع و ایجاد صنایع نو در زمینه های مختلف تکنولوژی و استفاده از این اختراعات است، بدون حمایت دولت انجام پذیر نیست. پیشرفت مهندسی در علوم پیشکی و بیولوژی و نوآوری تکنولوژی عظیم در صنایع الکترونیک و کامپیوتور در غرب مدیون بودجه های پژوهشی است که دولت از طریق مؤسسه های مطالعه سیاست های دولتی منشأ گیرد. ایجاد مراکزی که موجب جهش واقعی تکنولوژی در کشور خواهد گشت، باید توسط مدیران دولتی طرح، و به موقع اجرا گذاشته شود. تعلل در این باره مجاز نیست.

آن چه باعث موقیت و پیشرفت چشمگیر دانشگاه ما در گذشته و تداوم این موقیت تاکنون شده، عشق و علاقه به دانشگاه، و کوشش خستگی ناپذیر استادان، کارکنان و مدیرانی است که زندگی خود را وقف تربیت استعدادهای بی نظیر دانشجویان این دانشگاه کرده اند. نتیجه این عشق و علاقه و کوشش این است که دانشگاه صنعتی شریف، در شمار عالی ترین مراکز آموزش عالی جهان درآمده و دانشگاه صنعتی اصفهان بحث شد و یا ایجاد مراکزی با هدف پژوهشی مشخص و برنامه زمانی محدود باشد. در بعضی از این راه، باید از پژوهش های بین رشته ای (Interdisciplinary) که زیربنای سیاست های ملی هستند، و در پژوهش هایی که موجب شکوفایی استعدادهای جوانان مای شود، حمایت شود و این ممکن است مستلزم تغییر ساختارهای دانشگاهی (مشابه آن چه در مورد دانشگاه صنعتی اصفهان بحث شد) و یا ایجاد مراکزی با هدف پژوهشی مشخص و برنامه زمانی محدود باشد. در بعضی از تکنولوژی و اجتماعی کشور (مانند محیط زیست، آموزش، اقتصاد و غیره) را مطالعه می کنند. در بعضی دیگر، مسائل منطقه و جهان مورد بررسی قرار می گیرد، و در بعضی هم، پژوهش با تأکید به اختراع، کارآفرینی و ایجاد صنعت نو و در نتیجه، افزایش اشتغال در رشته های تکنولوژی انجام می پذیرد.

کنند که با طراحی سیستم های بغرنج سروکار دارند و تربیت طراحان سیستم های ساده تر را به فارغ التحصیلان دانشگاه های دیگر محول کنند.

- **مهندس راهبر تکنولوژی (technology)**: مهندس راهبر تکنولوژی حافظ و نگهبان تکنولوژی است و راهبری سیستم های صنعتی را به عهده دارد. ما باید تربیت این نوع از مهندسین را، به سایر مؤسسات آموزش عالی محول کیم.

- **مهندس پیشرو (Leaders)**: این نوع از مهندسین، نقش خود را در قالب منطقه ای و جهانی می نگرند. از نیازها، موقفيت ها و محدودیت های منطقه و جهان مطلع اند. چالش های بزرگ جامعه (Societal Challenge) چون مسائل محيط زیست را درک می کنند و با یک اصول اخلاقی و اجتماعی (Social Ethics)، به مسائل می نگرند. اهمیت علوم و تکنولوژی و نقش مهندسی و دانشمندان را در تعریف سیاست های کشور، مخصوصاً در ارتباط با محیط زیست و روابط بین الملل، درک می کنند و ضمناً از ابراز عاید خود و تشویق همگان به پیوستن به این اصول اخلاقی و اجتماعی اباعی ندارند و ترس و هراسی به خود راه نمی دهند. اینان، پیش رو تحول در جامعه هستند و دانشگاه می باشند. اینان، پیش رو تحول در جامعه هستند و دانشگاه می باشند. در آینده، مدیران لائق و معتقد ما شوند.

۲- هدف پژوهشی دانشگاه در مهندسی چه باید باشد؟

اگر کنون که تعداد مقالات استادان ایرانی در نشریات جهانی به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یافته است، وقت آن رسیده که هدف پژوهش در مهندسی را از کمیت مقالات، به کیفیت، ایجاد ارتباط با مسائل تکنولوژی کشور، و کوشش در بالابردن کارآفرینی و حمایت از مخترعین در مهندسی، تغییر دهیم. در این راه، باید از پژوهش های بین رشته ای (Interdisciplinary) که زیربنای سیاست های ملی هستند، و در پژوهش هایی که موجب شکوفایی استعدادهای جوانان مای شود، حمایت شود و این ممکن است مستلزم تغییر ساختارهای دانشگاهی (مشابه آن چه در مورد دانشگاه صنعتی اصفهان بحث شد) و یا ایجاد مراکزی با هدف پژوهشی مشخص و برنامه زمانی محدود باشد. در بعضی از این راه، باید از پژوهش های بین رشته های تکنولوژی انجام می پذیرد. **۳- هدف مدیریت دانشگاه و مدیران دولتی چه باید باشد؟** مدیریت دانشگاه، باید دارای آرمان باشد و دانشگاه را در شمار

همینطور فردی که بخشی از درآمد خود (هرچندکم) و یا وقت خود را (هرچند کوتاه) داوطلبانه صرف انجام کار اجتماعی کند هوش اجتماعی بالاتی دارد.

همچنین فردی که بخشی از درآمد خود (هرچند کوچک) صرف آموختن دیگران کند نیز از هوش اجتماعی بالاتی برخوردار است.

همچنان فردی که در کاهش رنچ افراد تلاش و همکاری می کند هوش اجتماعی بالاتی دارد.

این یک اشتباہ است که برتری یک جامعه و یا یک ملت را با هوش ذاتی (آی کیو) افراد آن جامعه یا ملت بستجیم.

جامعه یا ملت بالا پیش رو می باشد که هوش اجتماعی افراد آن جامعه یا ملت بالا باشد نه هوش ذاتی آنها.

داشتن جوانان باهوش ذاتی بالا برای یک جامعه پیش رو کافی نیست زیرا بدون داشتن هوش احساسی و هوش اجتماعی بالا نمی توان کار تیمی و جمعی مفیدی از آن جامعه انتظار داشت.

از زیبایی یک جامعه و یا یک ملت را بایستی با اولویت زیر مورد تجزیه و تحلیل و امتیازدهی قرار دهیم.

● هوش اجتماعی افراد

● هوش احساسی افراد

● هوش ذاتی افراد

رشد و پیشرفت جامعه با کار تیمی، هم‌دلی، همگرائی و هماهنگی‌امکان پذیر می گردد و آن نیاز به هوشمندی اجتماعی دارد.

حاصل بالابوند هوش اجتماعی یک ملت ارزش های مادی و معنوی زیر را در پی دارد:

❖ درآمد ملی بالا

❖ کمترین خشونت و فساد و جرم

❖ محیط زیست سالم تر

❖ روحیه آرام و مسالمت آمیز

❖ توزیع معتمد درآمد

❖ اشتغال کارا و مفید

هوش اجتماعی با آموزش مستمر در تمام سینین انسان قابل افزایش است و برای آنکه هوش اجتماعی افزایش یابد بایستی به علوم اجتماعی توجه بیشتری نمود و از این طریق به تجزیه و تحلیل کم و کاستی آن پرداخت.

یک جامعه (غیراز دوستان و اقوام) قادر ملاحظات است بلکه هنجرهای اجتماعی است که رفتارها و کردارها را هدایت می کند.

فرد ممکن است که هوش ذاتی و احساسی بالاتی داشته باشد ولی از هوش اجتماعی مناسب بی بهره باشد. نمونه اعمال افرادی که هوش اجتماعی نداشته و یا رشد نکرده است در اینجا اشاره می‌رود:

- ریختن آشغال در محل عمومی متوجه نمی‌شود
- که برای عموم مزاحمت ایجاد می‌کند.
- در جاده‌های دویانه بین شهری به سمت چپ جاده می‌راند و افراد دیگر وی را پی می‌گیرند و راه را برای طرف مقابل می‌بندند و باعث بسته شدن جاده از هر دو طرف می‌شوند.
- در راه رفتن خود و بطورکلی در حرکات خود برای دیگری مزاحمت ایجاد می‌کند و متوجه مزاحمت نمی‌شود.
- بدون توجه به نوبت دیگران در یک فروشگاه، ایستگاه، پناهگاه و فقط به مقصد خود می‌نگرد و مزاحم دیگران می‌شود.

با صدای بلند آسایش دیگران را بهم می‌ریزد.

شهر را راهه دوم خود نمی‌داند و با تولید و ریختن آلاینده‌ها آب و خاک و هوا را آلوده می‌کند.

به عالمی آگاهی دهنده عمومی توجه کمی دارد.

با صدای رعدآسا در چهاردیواری خود مزاحم محیط خارج از چهاردیواری می‌گردد.

برای شستشو در و دیوار و پیاده رو و ماشین خود از آب آشامیدنی استفاده می‌کند و تذکر صاحب دلان به او اثری نمی‌کند.

نهر آب جاری از کوهسار را با ریزش آشغال و زباله آلوده می‌کند.

منابع طبیعی را بدون آنکه ارزش افزوده به آن بیافزایند صرف هزینه زندگی می‌کنند.

منابع طبیعی خدادادی (مثل نفت و سایر منابع) را برای هزینه کردن بکار می‌برد نه برای ایجاد ارزش افزوده.

انرژی زیادی در مصارف خانگی، صنعتی و غیره دارد و خود را موظف به صرفه جوئی در انرژی نمی‌داند.

از هر نوع فعالیت اجتماعی خود را کنار می‌کشد و آنرا وظیفه دولت می‌داند

بر عکس فردی که در انجام هر کاری بتواند ذی نفعان را شناسائی کند و ملاحظات ذی نفعان را مدنظر قرار دهد دارای هوش اجتماعی بالاتی است.

متقابل خود را در مقام ناظر بر اعمال طرف قرار دهد و با شکیبائی سعی می‌کند که ریشه افکار وی را که منجر به گفته و کردار ناپسند وی شده است دریابد و جایی برای سرزد اشتباہ خود نیز بگذارد دارای هوش احساسی بالاتی است.

گاهی اوقات طرف مقابل با زیرکی به گونه ای گفتار خود را شاخ و برگ می‌دهد که احساسات فرد را برانگیزد و از کمی هوش احساسی فرد سواعده استفاده نموده و فرد را در آن شرایط احساسی به تصمیمی ناثواب هدایت کند اینجاست که اگر فرد دارای هوش احساسی بالاتی باشد با خویشن داری و شکیبائی بیشتر شنونده می‌شود تا گوینده و متنظر می‌ماند که طرف مقابل به موضوع اصلی و نیت خود پیرزاد تا به شاخ و برگ آن.

بسیاری از برخوردهای لفظی و زد و خوردها بی جهت و بیهوده رخ می‌دهد و ناشی از کمی هوش احساسی فرد است. مدیری که از نحوه بیان کارمند خود و یا رفتار ناپسند ولی غیرعمد کارمند احساساتی می‌شود و با کارمند تنخوی می‌کند در عمل نمی‌تواند توجه دقیقی به گفته‌ها و یا منظور کارمند معطوف دارد و از گفته‌های کارمند دچار اشکال می‌شود و با ذهنیت‌هایی که برای خود می‌سازد تصمیمی غلط می‌گیرد که نه به سود مدیر و نه به سود سازمان وی خواهد بود.

مدیری که شنونده خوبی است هوش احساسی بالاتی دارد. اگر یک سازمان و یا یک جامعه برخوردار از افرادی باهوس احساسی بالاتی باشد عملکرد سازمان و جامعه سنجیده تر و رشد پذیرتر خواهد شد.

فردی که از هوش احساسی پائینی برخوردار است واکنشی سریع و بدون تأمل دارد و معمولاً در کارها کاپیاپ ت XiaoHed بود زیرا یا اشتباہ می‌فهمد یا شنونده عمل می‌کند و فکر خود را معطوف زخم‌های احساسی خود می‌کند.

هوش احساسی تا اندازه زیادی یک خصیصه ارنی است که در طول تکامل رشد در خانه، مهدکودک و دستان شکل می‌گیرد. هوش احساسی با آموزش قابل افزایش می‌باشد و هرچه این آموزش در دوران کودکی انجام پذیرد فرد در جامعه متعادل تر و موثرتر عمل خواهد نمود. هوش احساسی در زمانی که فرد با به سن می‌گذرد روند افزایشی طی می‌کند. هوش احساسی به عواملی چون ژن، تربیت دوران کودکی، نوجوانی، مدرسه و داشتگاه و محیط کاری دارد. آموزش مناسب می‌تواند در بالابردن هوش احساسی کمک شایان توجهی کند.

هوش اجتماعی

هوش اجتماعی به هوشی اتلاعی می‌گردد که فرد به مسائلی فراتر از نفس خود و افراد وابسته مثل خانواده و فamilی می‌نگردد و نگرش وی جنبه عام دارد.

هوش اجتماعی کودکان و نوجوانان پائین است و رابطه ای به وراثت ندارد. واکنش افراد در گفتگوها و کردارهای دوستان و اقوام با ملاحظاتی همراه است که ناشی از هم زیستی و پی بردن به نقاط ضعف و قوت یکدیگر است ولی واکنش افراد در



بانجام رساندن وظایف خودش.
اجازه بدید روزهای خوش در اینده و شبی بسیار خوش را
برای شما ازو کنم
بامید دیدار همه شما در اینده
با احترام سیاوش وجданی

زندگی نامه دکتر سیاوش وجدانی

زنده یاد دکتر سیاوش وجدانی دارای مدارج لیسانس از امپریال کالج لندن، فوق لیسانس از دانشگاه لندن و دکتری از امپریال کالج لندن در رشته مهندسی برق بوده است. دکتر وجدانی در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۸ در دانشگاه شریف در مشکین دشت کرج بوده است. وی در سال ۱۹۷۹ به آلمان مهاجرت نمود و در شرکت AEG در هامبورگ مشغول به کار شد که تا سال ۱۹۸۸ ادامه داشت. آخرین سمت وی در این شرکت مدیر بازاریابی بین‌المللی بود.

در سال ۱۹۸۸ به ونکوور کانادا مهاجرت کرد و شرکت Offshore Systems را در زمینه ناوپری دریایی را تاسیس نمود و تا ۱۹۹۲ مدیر عامل این شرکت بود. او از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ در شرکت Dynapro به عنوان معاون مدیر عامل در حوزه فروش و بازاریابی مشغول به کار شد. در سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰ به عنوان معاون مدیر عامل در امور فروش و بازاریابی در شرکت Unity Wireless Systems به فعالیت پرداخت. و بالاخره در سال ۲۰۰۰ شرکت Unity Integration Systems را پایه گذاری نمود و تا زمان فوت در این شرکت مشغول به کار بود. دکتر وجدانی ضمناً از سال ۲۰۰۸ در شرکت CellStop Systems به عنوان معاون مدیر عامل در حوزه فروش و بازاریابی کار کرده است.



شد، زنده یاد دکتر سیاوش وجدانی از حضور در جشن عذرخواهی و پیامی را برای برگزار کنندگان فرستاد که ادامه می‌خوانید.

دوستان عزیز

با سرعت فراوان دعوت شما را دریافت داشتم.

تقریباً سی و سه سال از زمانیکه من برای اخرين بار در دانشگاه شریف بودم و افتخار داشتم شما همکاران و دانشجویان قدمی را ملاقات کنم می‌گزد. یاد و خاطرهای گذشته همیشه شیرین و دلچسب است.

بعلت مشعله های کاری که از قبل برای ان برنامه ریزی کردم و قادر به تغییر ان نیستم با کمال تأسف نمیتوانم در این گردهمایی با شما باشم.

اگر حافظه باری بکند من در سال ۱۳۴۸ به دانشگاه شریف وارد شدم، با انژری و ایده آل هائی که فقط برای من یک هدف در مقابلم بوجود آورده بود و آن اینکه عضو گروهی باشم که قرار بود یک دانشگاهی را بسازیم که جزو بهترین‌های دنیا باشد.

طبیعی است که وقتی از موقفيهای کاری دانشجویان آن دوران مطلع میشوم احساس غرور میکنم. احساس غرور از اینکه جزء کوچکی از آن گروه بودم. - ۱۳۵۷ را جزو سازنده ترین و پرچالش ترین دوران زندگی - دوران خدمتم در دانشگاه شریف در سالهای ۱۳۴۸ من است. خاطرات گذشته فراوانی دارم که می‌توانم با شما به مشارکت بگذارم و بهتر می‌توانستم انها را برای شما و با حضور شما که شما هم در آن خاطرات مشارکت داشتید بیان کنم اگر قادر بودم حضور داشته باشم.

در شرکتی که قریب ۱۰ سال در رشته انرژی AEG من در تابستان ۱۳۵۸ ایران را بقصد کار در شرکت خورشیدی کار کردم به هامبورگ المان رفتم. در سال ۱۳۶۷ به ونکوور مهاجرت کردم و این مکانی است اکنون من زندگی می‌کنم. از زمان مهاجرتم به کانادا با شرکتهای مختلف HIGH TECH همکاری داشتم و اکنون مدیریت یک شرکت را بعده دارم که خودم جزو موسسین آن هستم که در رشته صرفه جویی انرژی در ساختمانها فعالیت دارد.

من دیگر جوان گذشته نیستم (عکس من را ملاحظه فرمایید) ولی هنوز فعال و پرچوش هستم.

جا دارد یاد و خاطره همه انهایی که نقش کلیدی در سالهای سازنده‌ی و ایجاد این موسسه ایوزشی بازی کردنده را زنده نگهداریم، بخصوص کسانیکه ما را ترک کرده اند.

من با سه نفر از انها همکار بسیار تنگاتنگی داشتم و یاد انهای را گرامی میدارم.

دکتر رضا امین، سومین رئیس دانشگاه که بخطاب دید وسیع و انگیزه فراوان او و نقش هدایت کننده او در پایه گذاری ایجاد چنین موسسه‌ای

دکتر عباس چمران برای فداکاری‌ها و نقش خستگی ناپدیر او در ایجاد دانشکده مهندسی برق و البته اقای مهندس لواسانی، معاون دانشگاه برای نقش او در مدیریت اداری و مالی موسسه و یکدندگی و پافشاری در

به یاد دکتر سیاوش وجدانی هیئت علمی پیشکسوت دانشگاه

خبرنامه: دکتر سیاوش وجدانی از اعضای هیئت علمی پیشکسوت دانشگاه در دانشکده برق در روز پنجمینه ۷ اوت (۱۶ مرداد ۱۳۹۳) در ونکوور کانادا درگذشت. گفته می‌شود وی کوشش زیادی در نوآوری صنعتی دانشگاه به عمل آورده است. او موسس و اولین رئیس پژوهشگاه مواد و انرژی در فاصله ۱۳۵۸ تا ۱۳۵۳ بوده است.

او در سال ۲۰۰۱ شرکت Unity Integration را در ونکوور کانادا پایه گذاری کرد و تا زمان درگذشت مشاور فناوری wireless در این شرکت Unity بود.

دکتر وجدانی همراه دکتر فریدون هژیری از موسسین انجمن دانشگاه دانشگاه شریف (SUTA) محسوب می‌شود و در گردهمایی سال ۲۰۰۰ این انجمن در سن دیگو کالیفرنیا شرکت کرده است.

حضور در پژوهشگاه مواد و انرژی

به گزارش خیرگزاری جمهوری اسلامی، ایننا، دکتر سیاوش وجدانی به فاصله کوتاهی قبل از درگذشت در مراسمی که به مناسبت چهلمین سال تاسیس پژوهشگاه مواد و انرژی در روز سه شنبه ۲۶ فروردین ماه ۱۳۹۳ شرکت کرده است. پژوهشگاه مواد و انرژی ایران وابسته به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در مشکین دشت استان البرز مستقر است. وی در جمع اعضای هیأت علمی این پژوهشگاه گفت: در زمان حاضر کاربرد انرژی خورشیدی بهترین راهکار برای استفاده از انرژی‌های پاک است.

وی اظهار کرد: با نصب سیستم‌های برق خورشیدی در ساختمان‌ها نه تنها می‌توان انرژی مصرفی خالص ساختمان را به صفر رساند، بلکه در مصرف برق صرفه جویی می‌شود.

وی اظهار کرد: در زمان حاضر در دنیا بحث خرید و فروش برق خورشیدی بین ساختمان‌ها مطرح است.

وی همچنین در ادامه سخنران خود به تامین روشنایی ساختمان‌ها با استفاده از چراغ‌های 'آل ای دی' LED اشاره کرد و گفت: با طراحی و تنظیم نور چراغ‌های LED می‌توان تا ۸۰ درصد برق مصرفی ساختمان‌ها را کاهش داد و در عین حال نور بهتری دریافت کرد.

وی افزود: در این نوع چراغ‌ها، نور قابل تنظیم بوده و از راه دور قابل تغییر و خاموش و روشن شدن می‌باشد.

وی، تغییر شکل این چراغ‌های LED نسبت به ساختمان‌های متفاوت، زمان بندی روشن و خاموش شدن و تحت کنترل بودن آن را از مزایای این چراغ‌ها نسبت به نوع موجود آنها دانست.

آخرین نامه دریافتی از دکتر وجدانی

در پی دعوت از اعضای هیئت علمی پیشکسوت برای حضور در جشن سالیانه انجمن در مهرماه ۱۳۹۱ که به مناسبت چهلمین سال فارغ‌التحصیلی دانش‌آموختگان دوره سوم برگزار



بخش قابل توجهی از ظرفیت فعلی برق کشور را دارد. علاوه بر این سیستانی که مرز افغانستان و پاکستان است پتانسیل‌های بالایی برای مبادلات انرژی دارد.

در ادامه هامون طهماسبی از گروه دولتی دانشگاه صنعتی شریف نقاط مثبت و کارکردهای جلسات این چنینی را اینگونه بیان کرد که جامعه مخاطب دانشگاه با این ذکر مصیبت متوجه می‌شوند که اساساً جایی غیر از تهران به نام سیستان، خوزستان و ... هم وجود دارد! و علاوه بر این مسائل محیط زیستی چگونه با مسائل معیشتی، اقتصادی، اجتماعی (نظیر مهاجرت و سرخوردگی جوانان منطقه) و مسائل حقوقی و سیاسی پیوند خورده اند. کارکرد بعدی جلسه، دادن نگاهی متفاوت در برنامه ریزی به داشجویانی است که در آینده در نقش‌های کارشناسی، مدیریتی یا به عنوان کش گر اجتماعی بر جریانات توسعه در کشور اثربخش خواهد بود.

میهمانان در ادامه با اشاره به خبر «زند شدن» هامون در رسانه‌ها عنوان کردند که این موضوع صحت ندارد و آب جمع

و قطب شرقی تمدن ایران نام گرفته بود، به این روزگار غم انگیز افتاد. محسن هادی سپس با مروری بر یادداشت‌های اسدالله علم، واکاوی می‌کند که چرا حق آبه ایران از هیرمند، ابتدا به ۴۰۰ و سپس به ۲۶ متر مکعب تقلیل می‌یابد که البته آن ۲۶ متر هم محقق نمی‌شود.»

سخنرانان جلسه در ادامه به شرایط اقتصادی منطقه پرداختند و با اشاره به فقدان زیر ساخت صنعتی و تجارتی که تنها مبادلات ارزی خرد بین مردم بوده است (آنهم تا قبل از سال ۸۸) و در گذشته‌های دورتر منطقه تنها با کشاورزی سنتی و آب هیرمند گردانه می‌شد، عنوان کردند که سیستان، اکنون باید منهای آب باید په کنیم؟ یکی از پاسخ‌های متحمل سیستان منهای آب باید په کنیم؟ یکی از پاسخ‌های متحمل به گفته سخنرانان جلسه، مدیریت باد سیستان است که اکنون با سرعت ۷۰ تا ۱۴۵ کیلومتر بر ساعت می‌وزد و زمان آن نیز از ۱۲۰ روز به ۲۰۰ روز افزایش یافته است. دکتر اکاتی، رئیس دانشگاه زابل، بر این باور است که باد سیستان قابلیت تولید

سیستان، جغرافیایی که تاریخ

شد ...

ساجده کیانی فر
شبیه سوم خرداد ۹۳ آمفی تئاتر انجمن، میزبان نشستی بود که به همت گروه دولتی دانشگاه صنعتی شریف و همراهی و حمایت انجمن فارغ التحصیلان و پژوهشکده سیاست گذاری علم، فناوری و صنعت دانشگاه صنعتی شریف برگزار شد. موضوع این نشست مسائل توسعه در سیستان بود. مستند "ماهی ها در سکوت می‌میرند" ساخته مشترک مستندسازان و فعالان اجتماعی یاسر عرب و محسن زارعی بهانه برگزاری این نشست و گردهم آمدن جمعی از فعالان اجتماعی و دوست داران محیط زیست بود که در آن به مسائل محیط زیستی و پیامدهای اجتماعی و اقتصادی آن در ناحیه سیستان و زابل می‌پرداخت.

پس از پخش فیلم، یاسر عرب، کارگردان این مستند، به همراه محسن هادی، پژوهشگر علوم اجتماعی، توضیحاتی در رابطه با داغدغه و چگونگی ساخت فیلم و برداشت شان از مسائل سیستان به حضار ارائه دادند.

محسن هادی صحبت‌شی را اینگونه آغاز نمود: «معروف است آدم دروغی که خیلی بزرگ باشد را دروغ نمی‌بیند و باور می‌کند. فاجعه سیستان آنقدر بزرگ است که فاجعه بودنش حس نمی‌شود و اساساً دیده نمی‌شود. بند عکس‌های توفان شن را سالها پیش دیده بودم اما برای من تبدیل به مستله نشده بود. در شب پخش برنامه از تلویزیون عده‌ای از مردم زابل از خوشحالی تا صحیح نخواهیدند چرا که این اولین باری بود که از مشکل هامون و سیستان حرف زده می‌شد و مردم حس "دیده شدن" پیدا کردند. مستله اصلی سیستان آب، خشکسالی و مرز و ... نیست، مستله اصلی سیستان فراموش شدن و دیده نشدن است. چه بسا مستله سیستان اگر پیش از این دیده می‌شد به وقتی حل می‌شد و یا اساساً مستله‌ای به وجود نمی‌آمد.»

محسن هادی در ادامه صحبت‌هایش به این پرسش که اساساً چرا سیستان گرفتار چنین فاجعه‌ای شده است اینگونه پاسخ داد:

«سیستان دورافتاده‌ترین نقطه‌ی ایران است که مانند دماغه‌ای از داخل ایران به افغانستان وارد شده است. علاوه بر این، در نگاه حکومتی هر جایی که محل نباشد اما صرفه‌ی اقتصادی داشته باشد حکومت مرکزی به آن نگاهی می‌اندازد؛ مانند دشت مغان در شمال غربی ایران که محل گز نیست اما برای حکومتی‌ها امتیاز کشاورزی داشته است. اما چرا سیستانی که قطب شرقی تمدن ایران است و شهر سوخته‌ی آن نوید پنج هزار سال تقدم شهرنشینی در ایران را می‌دهد چنین اهمیت‌هایی نیز نداشته است؟ او در ادامه با مروری بر اتفاقات تاریخی و سیاسی و حوادثی که منجر به تجزیه سیستان و واگذاری بخش مهمی از آن به افغانستان شد توضیح می‌دهد که چرا سرزمینی که روزی انبار غله ایران بود

نگاهی به مسائل محیط زیستی و پیامدهای اجتماعی و اقتصادی در سیستان و بلوچستان

به همراه پخش مستند

ماهی‌ها در سکوت می‌میرند

ماهی‌ها در سکوت می‌میرند، دیدنی است و قابل تأمل. مستندساز، دیروز و امروز سیستان را به شما نشان می‌دهد. این مستند حکایت‌ها دارد از جایی که روزی انبار غلات ایران بود و امروز دشتی است لم بزر، بزرخی است گرفتار در طوفان شن دویست روزه طوفانی که با چهار ساعت وزیدن، خانه‌ها را زیر آب بیهی از سرمه زنی کرد و ریها را تگ، قلیچها را می‌فشارد و جان‌ها را می‌کشد. این مستند نشان می‌دهد که شهری آباد و دریایی بی‌نظیر، قیرستان ماهی‌ها شده است ...

ساعت ۷:۳۰ تا ۷:۴۳ شنبه ۳ خرداد
آمفی تئاتر انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه صنعتی شریف

با حضور:

یاسر عرب (کارگردان و فعال اجتماعی)

محسن هادی (پژوهشگر علوم اجتماعی و مستندساز)

به همراه بخت آزاد



احداث کارخانه و ... انجام نمی شود. باد از بستر خشکیده دریا خاک را به سمت شهر می آورد و چاه نیمه ها که مخزن آب سیستان و زاهدان هستند در مسیر باد پر از شن می شوند، پس تثبیت شن ها نخستین کار لازم است.

مسئله بعدی، احیای اقتصادی است. احیای سیستان مستلزم اینست که کسب و کار خردی راه بیفت و مردم موقتاً امراض معاش کنند. مطالبه عمومی مردم اینست که سیستان منطقه آزاد تجارت اعلام شود و مردم بصورت قانونی تجارت خرد داشته باشند. پس بقاعی سیستان را باید منهای آب و در گرو توپیسم، میراث فرهنگی، انرژی های نو و تجارت خرد دانست.

یاسر عرب در پایان با اشاره به اینکه کار مستندساز نشان دادن زخم است، زخمی که تنگ برای مردم شریف سیستان نیست بلکه نقطه ضعفی است که باید نشان داده شود تا درمان شود؛ پژوهش روحیه امیدواری، حرکت و پیگیری عملی را مستلزم ادامه راه دانست. محسن هادی نیز انگیزه اش از سفر به سیستان را ایجاد همگرایی ملی نسبت به سیستان اعلام داشت: "افتراق پنهان بین ایرانی ها سیار خطروناک است. ما اقوام مختلف مثل تاریخ پویی به هم تبیه هستیم و سرنوشت مشترک داریم."

ایشان در ادامه خاطر نشان کرد که کلمه محیط زیست برای مردم ما اولویت چندم است و این در ساختار حکومت نیز کاملاً مشهود است. چه چیز برای انسان مهم تر از "زیست" و بقاست؟ محیط زیست یک مسئله استراتژیک و امنیتی است و شورای عالی محیط زیست باید بالاتر از شورای عالی امنیت ملی باشد. ما وظیفه داریم محیط زیست را بفهمانیم، علاوه بر این، ما اینقدر سود انگار شده ایم که اهمیت هر چیز را با سود و زیانش نشان می دهیم. معیار سنجش هر چیزی سود و زیانش است. محیط زیست منهای سود و زیانش باید خودش معنا داشته باشد. این ننگ تاریخی است برای ما که جغرافیا را تبدیل به تاریخ کرده ایم.



در خور توجه است. آمار غیر رسمی حاکی از اینست که ۱۵۰۰ خانوار در سیستان بدون شناسنامه اند. جمعیتی قریب به ۵ هزار نفر! تحولات اجتماعی ناشی از ده هزار فرد فاقد شناسنامه قابل تصور هم نیست. چرا که انسان قادر شناسنامه از کار، رفاه، درآمد، خدمات درمانی، حق تحصیل و ... بی بهره است و اساساً انسان بودن این فرد زیر سوال رفته و ممکن است حاضر شود در قبال دریافت پول حاضر به اقدامات بزرگارانه و شرارت شود.

مسئله جدی زیربنایی دیگر سیستان، مسئله ریزگردهاست. در سال ۱۳۱۰ بیش از نصف سیستان باتلاق و نیزار بوده که متساقنده الان بیش از ۴۵ درصد آن دچار بیابان زایی شدید و ۵۱ درصد بیابان زایی متوسط است و باقی اراضی مسکونی. این مسائل اگر حل نشوند هیچ کاری من جمله توریسم بادی،

شده تنها ناشی از سیلان غیرمنتظره در افغانستان بوده که مازاد آب به سمت مرزهای ایران روانه شده است. ضمن اینکه آب تنها ده درصد از دریاچه هامون را فرا گرفته است. اما این ده درصد نهایتاً یک متر و آن هم در عمق ترین نقطه هامون است. سوال اینجاست که در این دشت وسیع با در نظر گرفتن تبخیر سالانه ۵ متر چگونه صحبت از زنده بودن می کنیم و این چقدر دوام دارد؟

دستمزد های پایین نیز مشکل دیگری است که مردم با آن دست به گریبانند. در این منطقه مردمی هستند که از مازندران، «تی» به سیستان می بزنند و پیشه شان حصیر بافی است. اما دستمزد این افراد به ازای همه ۱۲۰ متر حصیری که میتوانند در یک ماه بیافند تنها ۱۲ هزار تومان است! علاوه بر این مسئله شناسنامه نداشتند بخشی از مردم منطقه، بحرانی



آلبوم عکس‌های قدیمی



مجموعه آلبوم عکس‌های قدیمی

مجموعه عکس‌های دوران دانشجویی و قدیمی در جریان فعالیت برگزاری جشن‌های چهلمین سال فارغ‌التحصیلی دوره‌های چهارم، پنجم و ششم در اختیار انجمن قرار داده شده است. فرستندهاند و پیشتویس آلبوم نیز برای اکثر افراد شناسایی شده در خبرنامه اعلام داشته‌اند و اینجا آلبوم نیز برای اکثر افراد شناسایی شده در عکس‌ها ارسال شده تا اظهار نظر نمایند. برای شناسایی نفرات حاضر در عکس‌ها وقت و کوشش زیادی صرف شده و ده نفر از طریق این‌بیان در این زمینه کمک کرده اند. البته هنوز تعدادی از نفرات حاضر در عکس‌ها شناسایی نشده‌اند. از هم‌دانشگاهیان گرامی تقاضا کنیم تا حد امکان در این زمینه کوشش و نتیجه را به انجمن اطلاع دهند.

این فعالیت به عنوان بخشی از کار مستندسازی تاریخ دانشگاه و در چارچوب اهداف جشن‌های سالیانه صورت می‌گیرد و امیدواریم در آینده نزدیک مجموعه عکس‌های دوره‌های نخست دانشگاه را در کتابی ویژه به این عنوان تهیی و در اختیار علاقمندان قرار دهیم.

آلبوم عکس‌های قدیمی ۱



عکس‌های زیر توسط خانم ژیلا موحد شریعت‌پناهی دانش آموخته دوره چهارم دانشکده فیزیک در اختیار خبرنامه قرار داده است که از ایشان تشکر می‌کنیم. عکس‌های این صفحه و صفحه بعد شمه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و مذهبی ایشان را از اوایل انقلاب به بعد نشان می‌دهد.

عکس بالا سمت چپ: سخنرانی خانم دکتر معروفی در حسینیه ارشاد با عنوان فعالیت اجتماعی زنان روستایی که در تابستان ۱۳۶۹ برگزار شد. نشست فوق از طرف موسسه و نشریه پیام هاجر به مدیر مسئولی خانم اعظم طالقانی برگزار شد. در این نشست خانم ژیلا موحد شریعت‌پناهی سخنرانی با عنوان تساوی دیه و قصاص بین زن و مرد در قران کریم ارایه شد. متن این سخنرانی بعداً در نشریه ایران فردا با مدیریت مرحوم مهندس عزت الله سحابی چاپ شد.

عکس سمت چپ: در پاییز ۱۳۷۲ سخنرانی خانم ژیلا موحد شریعت‌پناهی در موسسه خیریه سجادیه نور با عنوان زن ایده آل در قران کریم بود که با مدیریت خانم استاد ملک برگزار شد. به ایشان خانم ملک در اوایل انقلاب کتابی چاپ کرده بودند که در آن به حجاب اجباری اعتراض کرده و آن را بخلاف اسلام دانسته بودند.



عکس سمت چپ: سخنرانی خانم ژیلا موحد شریعت‌پناهی در دانشگاه صنعتی شریف پیامون جوان و ازدواج در حوالی سال ۱۳۷۲. توضیح ایشان در زیر می‌آید: در میز گرد جوان و ازدواج که پس از سخنرانی انجام شد، طرحی به شرح زیر برای رفع مشکلات جوانان، ارایه شد:

- تاسیس کارخانجات صنایع تبدیلی (از قبیل رب و مرباچات و آب میوه و ...) مرتبط با کشاورزی و با غداری نزدیک به مراکز تولید، همزمان با ساخت کارخانه
- ساخت منازل مسکونی برای کارگران و کارمندان و حتی روسای کارخانه در فاصله مناسب از آن
- دادن کار در این کارخانه با اولویت متأهله‌ین محلی و سپس بقیه متأهله‌ین. با همین طرح بسیاری از معضلات حل می‌شود. به عنوان مثال: کاهش دوربیزی محصولات کشاورزی و با غداری، کاهش مهاجرت از روستاهای و شهرستانها به مراکز استان، افزایش اشتغال، افزایش نرخ ازدواج، کاهش مشکل مسکن، کاهش رفت و آمد های بین شهری و تصادفات ناشی از آن و ...
- طرح‌های فوق در حدود ۲۰ سال پیش ارایه شد و اگر به آن توجه می‌شد، شاید در این مدت، گره‌ای از کار جوانان گشوده می‌شد.

آلبوه عکس‌های قدیمی



عکس سمت چپ: بهمن ۱۳۷۷، حضور خانم ژیلا موحد شریعت‌پناهی در غرفه زنان پژوهشگر در محل نمایشگاه بین‌المللی دستاوردهای انقلاب که توسط مرکز امور مشارکت زنان برگزار شد.



ازکدام قرآن سخن ممکنی برادر رو شکرم؟ استاد دانشجو
مترجم، نویسنده، هنرمند و آزادگواه متعددی که از جمود فکر و ضعف
فرنگ محیط خویش رنج میری، کدام قرآن؟ مگر اساساً کسی
چُ تویی خالق و چ اوی موافق آنرا می‌شناسد که درباره اشر
قضاءوت میکنی؟ دکتر علی شدیعی "بارگشت به قرآن"

سخنرانی ژیلا موحد شریعت‌پناهی در محل سازمان انرژی اتمی تهران، پیرامون مشکلات و مضلات اجتماعی پس از پیروزی انقلاب و راه حل‌های آن در بهار ۱۳۵۸ برگزار شد. این سلسله سخنرانی توسط انجمن اسلامی کارکنان سازمان انرژی اتمی ایران ترتیب داده شده بود.



عکس سمت چپ: پائیز ۱۳۷۴ عکس یادگاری خانم ژیلا موحد شریعت‌پناهی با دو نفر از شرکت کنندگان در اختتامیه کنفرانس بین‌المللی زن در پکن

پائیز ۱۳۷۴ عکس یادگاری در پایان کارگاه آموزشی به عنوان «چگونه نقش زنان را در ایجاد صلح پایدار جهانی افزایش دهیم؟» به همراه تعدادی از شرکت کنندگان. این کارگاه آموزشی در کنفرانس بین‌المللی زن در پکن برگزار شد.



آلبوه عکس‌های قدیمی ۲

عکس مقابل توسط آقای فخر ساسانی دوره پنجم مهندسی مکانیک برای خبرنامه ارسال شده است که از ایشان تشکر می‌کنیم.
محوطه مقابل سالن ناهارخوری دانشگاه: از راست به چپ: سید محمد نیکو (۵ ع)، کاوه هوشیار (۵ ص)، محمد تقی خروشی (۵ ص)، (زنده یاد) مجید جهانگیری (۵ نامشخص)، محمود هوشمند (۵ م)، فخر ساسانی (۵ م)، محمود حسین زاده داداش (۵ ص)

عکس یادگاری در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی سال ۱۳۵۵ – عکس از آلبوم شخصی آقای سید علی اکبر ابوتراوی دانش آموخته دوره پنجم مهندسی متالورژی
ردیف ایستاده از راست به چپ: نامشخص، نامشخص، نامشخص، سید علی اکبر ابوتراوی (۵ د)، نامشخص، نامشخص، محمد رضا علیرضائی (۶ د)
ردیف نشسته از سمت راست: نامشخص، نامشخص، نامشخص، (زنده یاد) حسین عالیانی (۶ د)





آلبوه عکس‌های قدیمی ۳

عکس‌های این صفحه و صفحه بعد توسط آقای حمید چمنی آذر دانش آموخته دوره پنجم مهندسی صنایع در اختیار خبرنامه قرار گرفته است. از ایشان برای این همکاری قدردانی می‌کنیم.

محوطه دانشگاه

از راست به چپ: حمید چمنی آذر (۵ ص)، حسن ذاکری (۵ ب)، یوسف زاده بنی سی (۵ ب)، نصرالله حداد کاوه (۵ د)

محوطه دانشگاه

نشسته از راست به چپ: فرج ساسانی (۵ م)، حمید چمنی آذر (۵ ص)، محمد تقی خروشی (۵ ص)، نامشخص، نامشخص، نامشخص، کاوه هوشیار (۵ ص)، سید محمد نیکو (۵ ع)، عبدالحمید فرهی (۶ ب)

ایستاده از راست: نامشخص، نامشخص





بوفه دانشگاه
از راست به چپ: اردوان آصف وزیری (۵ ص)، حمید چمنی
آذر (۵ ص)، نامشخص

سفر دانشجویان دوره پنجم صنایع به اهواز در سالگرد تظاهرات ۱۱ اردیبهشت در سال به سپرستی آقایان دکتر رسول حجی و دکتر محمد رضا صفائیه، این عکس توسط آقای جمشید وزرا دوره پنجم صنایع گرفته شده است.
نشسته از راست به چپ: نامشخص، بیژن احمدی بفروئی (۵ م)، مهدی آقا صرام (۵ ص)، محسن صدری (۵ ص)، ناصر قنبری (۵ ص)، نامشخص، نامشخص
نیم خیز: نامشخص
ایستاده از راست به چپ: نامشخص، نامشخص، کاوه هوشیار (۵ ص)، (زنده یاد) دکتر محمد رضا صفائیه، حسین اسدی (۵ ص)، حمید چمنی آذر (۵ ص)، دکتر رسول حجی، حسن آستانی (۵ ص)، (زنده یاد) رشید صدرالحفاظی (۵ ص)، محمد بهزاد نژاد (۵ ص)
ردیف ایستاده پشت سر از راست به چپ: خسرو مشیروزیری (۵ ص)، نامشخص، محمد تقی خروشی (۵ ص)، نامشخص

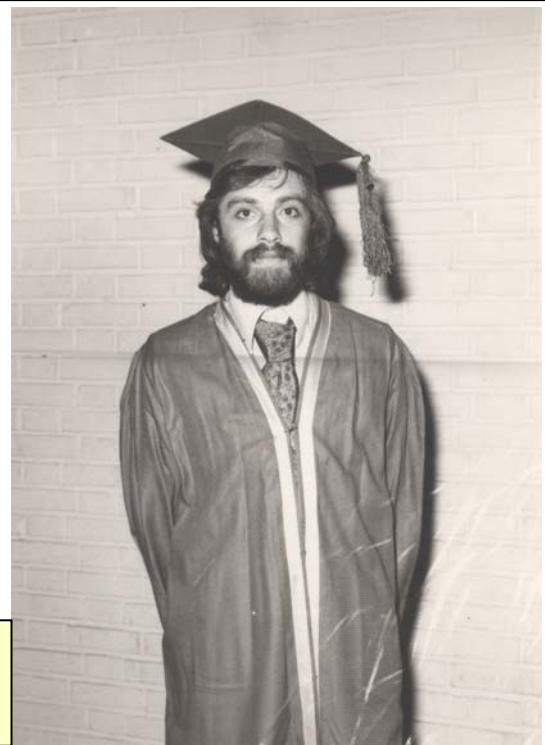




جشن فارغ‌التحصیلی دانشگاه تیر ۱۳۵۳ - نفرات نشسته از سمت راست: (زنده یاد) رشید صدرالحافظی (۵ ص)، نامشخص - استاده از راست: سیف الدینی کوهبنانی (برادر حمید سیف الدینی کوهبنانی)، جمشید وزرا (۵ ص)، نامشخص (پشت سر)، حمید چمنی آذر (۵ ص)، کاوه هوشیار (۵ ص)، مسعود منصوری (۵ ص)، عبدالرحیم افتخاری (۴ ص)، نامشخص، نامشخص



جشن فارغ‌التحصیلی دانشگاه تیر ۱۳۵۳
از راست به چپ: حمید چمنی آذر (۵ ص)، (زنده یاد) رشید صدرالحافظی (۵ ص)، (زنده یاد) دکتر محمد رضا صفائیه،
کاوه هوشیار (۵ ص)، جمشید وزرا (۵ ص)



جشن فارغ‌التحصیلی دانشگاه تیر ۱۳۵۳
حمید چمنی آذر (۵ ص)

آلبوه عکس‌های قدیمی



محوطه دانشگاه تاریخ: از راست به چپ : حمید چمنی آذر (۵ ص)، (زنده یاد) مجید جهانیگیری (۵ م) نشسته از راست به چپ : حمید چمنی آذر (۵ ص)، (زنده یاد) مجید جهانیگیری (۵ م)، نامشخص، حمید چمنی آذر (۵ ص)، پروین نیم خیز ردیف وسط: نامشخص(نیم رخ)، نامشخص (صورت ناپیدا) نامشخص، نامشخص، نامشخص ایستاده از راست: نامشخص، اردلان ضیاء بخش دیلمی (۵ ب)، نامشخص، بیژن کربیمی (۵ ب)، (زنده یاد) سینا کارگر(۵ ف)، کاوه هوشیار (۵ ص)



دانشگاه صنعتی شریف، محل: تاریخ: از راست: مینا جلالی (۵ د)، (زنده یاد) مجید جهانیگیری (۵ م)، نامشخص، حمید چمنی آذر (۵ ص)، پروین جوانشیر (۵ د)، حسن آستانی (۵ ص- پشت سر)، نامشخص، آذر خاکپور (۵ ش)



کارگاه تراشکاری دانشگاه در تاریخ: از راست به چپ : پروین جوانشیر، (زنده یاد) مجید جهانیگری (۵ م)، سید احمد جابعلی جهرمی (۵ د)، جواد جوشن (۵ م)، جهان بخش جهانسور(۵ م)، حمید چمنی آذر (۵ ص)، (زنده یاد) مصطفی چکیده مطلق (۵ د)، عبادالله جمالی آریا (۵ م)، حسن ذاکری (۵ ب)، نصرالله حداد کاوه (۵ د)



آزمایشگاه فیزیک دانشگاه در تاریخ از راست به چپ : جهان بخش جهانسور (۵ م)، حمید چمنی آذر (۵ ص)، (زنده یاد) مصطفی چکیده مطلق (۵ د)، (زنده یاد) مجید جهانیگیری (۵ م)، جواد جوشن (۵ م)



نشسته از راست به چپ: نامشخص، احمد سدهی اصفهانی (۵ ب)،
حمید چمنی آذر (۵ ص)، نامشخص، حسن ذاکری (۵ ب)
ایستاده از راست به چپ: نامشخص، نامشخص، نامشخص

ردیف اول از راست به چپ: حمید چمنی آذر (۵ ص)، حسن
ذاکری (۵ ب)، نامشخص
ردیف دوم از راست به چپ: سید محمد نیکو (۵ ع)، یوسف زاهد
بنی سی (۵ ب)، فرید مثقالی (۵ ب)

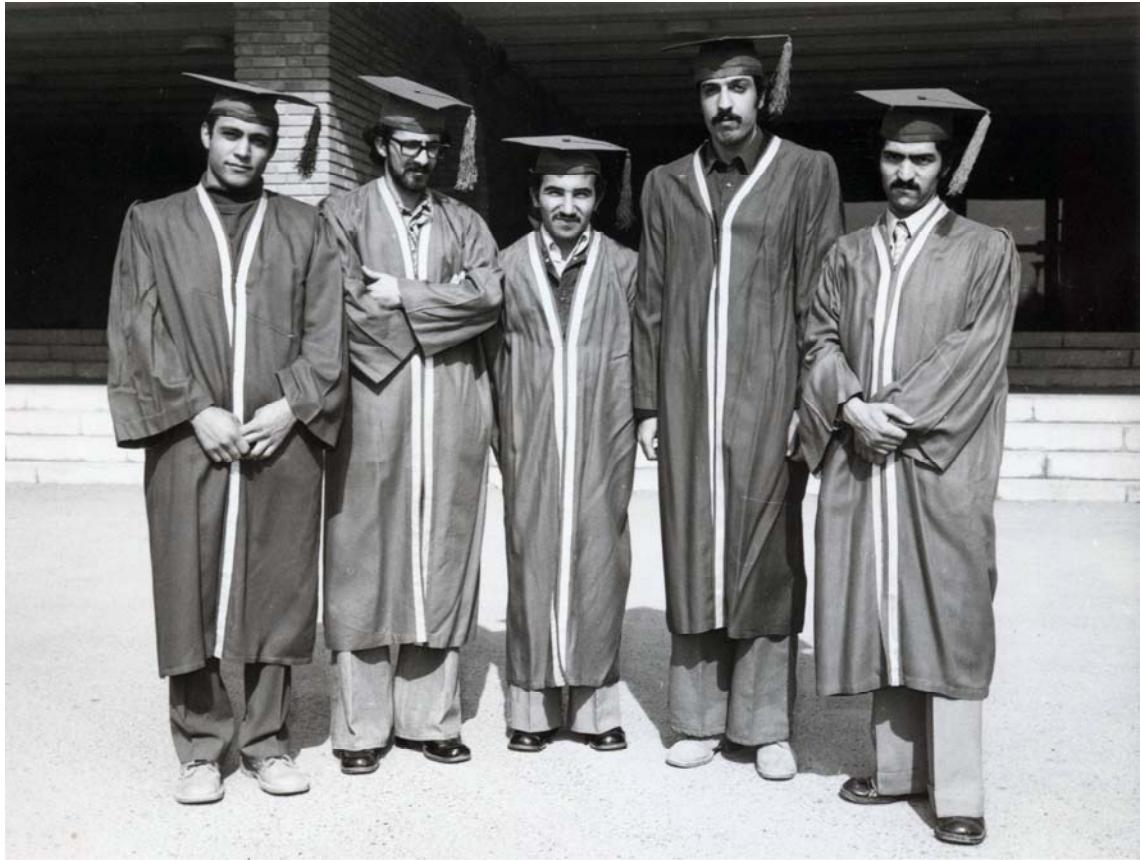


دوره آموزش نظامی ویژه دوره پنجمیها
اولین ردیف نشسته از سمت راست: سید علی اکبر مومن زاده (۵ ب)،
(زنده یاد) سعید افتخارزاده (۵ م)
ردیف دوم نشسته از سمت راست: نامشخص، نامشخص، نامشخص،
حمید چمنی آذر (۵ ص)، حسن ذاکری (۵ ب)، حسین انصاری (۵ ب)
ردیف سوم نشسته از سمت راست: نامشخص، نامشخص، نامشخص،
سعید عربایی (۵ ب)
ایستاده از سمت راست: نامشخص، نامشخص، ایرج صالح
(۵ ب)، نامشخص، محمد رضا (کامبیز) فرنام (۵ ب)، نامشخص،
قاسم جابری پور (۵ ب)، (زنده یاد) وحید بنوی (۵ ب)، احمد سدهی
(۵ ب)، اردوان آصف وزیری (۵ ص)
ایستاده آخرین ردیف از سمت راست: نامشخص، فرامرز فرنام (۵ ب)

آلبوه عکس های قدیمی ۵

عکس های این صفحه و دو صفحه بعد توسط آقای فریدون میرزایی
فیض آبادی دانش آموخته دوره
پنجم مهندسی برق در اختیار
خبرنامه قرار داده شده است که از
ایشان تشکر می کنیم.

جشن فارغ التحصیلی آبان ۱۳۵۳
از راست به چپ: سید علی اصغر
احمدی علوی آبادی (۵ ب)،
عبدالحیمی میرزاویزی (۵ ب)،
فریدون میرزائی فیض آبادی (۵ ب)،
میرصادق مجابی (۵ ب)،
محمدابراهیم زارعی جیلانی (۵ ب)



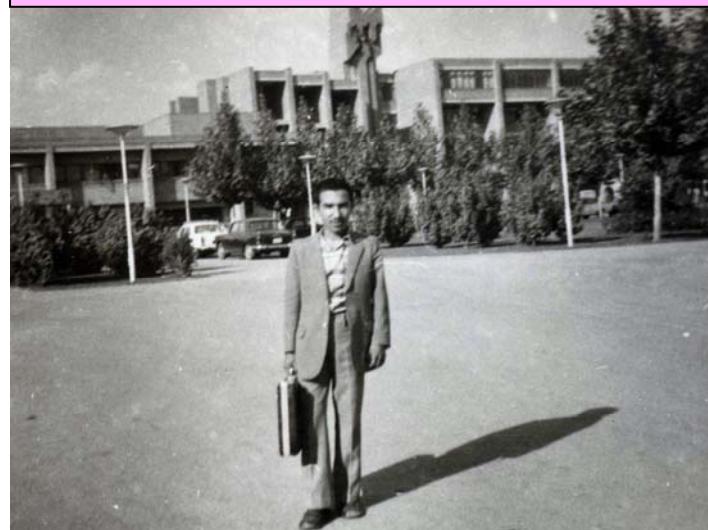
آمفی تئاتر مرکزی دانشگاه مهر
۱۳۵۰.
از راست به چپ: بهروز صحابه
تبریزی (۶ ر)، فریدون میرزائی
فیض آبادی (۵ ب)، غلامرضا
ودادیان (۵ ع)، (زندہ یاد) پرویز
لامعی (۵ ع)



محوطه دانشگاه ۱۳۵۰ - فریدون میرزائی فیض آبادی (۵ ب)، عبدالحمید میرزاوزیری (۵ ب)، سید رضا غفاریان (۶ ب)



محوطه دانشگاه ۱۳۵۰ - فریدون میرزائی فیض آبادی (۵ ب)، سید رضا غفاریان (۶ ب)، میرمحتی میرصالحی (۵ ب)



محوطه دانشگاه ۱۳۵۰ - فریدون میرزائی فیض آبادی دوره نششم مهندسی برق



کارگاه عمومی دانشگاه ۱۳۵۰ - فریدون میرزائی فیض آبادی و عبدالحمید میرزاوزیری دوره پنجم برق



محوطه دانشگاه مهر ۱۳۵۰ - فریدون میرزائی فیض آبادی (۵ ب)، میرمحتی میرصالحی (۵ ب)

آلبوه عکس‌های قدیمی



آموزش نظامی در
پادگان باغشاه
۱۳۵۱
از راست به چپ:
حسرو مصلحی (۵ ب)،
شیر محمد
خیراللهی (۵ ب)،
فریدون میرزائی
فیض آبادی (۵ ب)،



جاده چالوس مرداد ۱۳۵۳ - پیک نیک بعد از فارغ‌التحصیلی در حال پختن املت
از راست به چپ: محمد علی‌پور (۶ ب)، میرمجتبی میرصالحی (۵ ب)، عبدالحمید میرزاویزی (۵ ب)
فریدون میرزائی فیض آبادی (۵ ب)



آموزش نظامی در
پادگان لشکرک،
تیر ۱۳۵۱
از راست به چپ:
میرمجتبی
میرصالحی (۵ ب)،
فریدون
میرزائی
فیض
آبادی (۵ ب)،
عبدالحمید
میرزاویزی، (زندہ
یاد) سید علی اکبر
میرزاده (۵ ج)



جاده چالوس مرداد ۱۳۵۳ - پیک نیک بعد از فارغ‌التحصیلی در حال پختن املت
از راست به چپ: سید رضا غفاریان (۶ د)، میرمجتبی میرصالحی (۵ ب)، عبدالحمید میرزاویزی (۵ ب)
فریدون میرزائی فیض آبادی (۵ ب)



گردش عمی و سمینار برق در شیراز، اردیبهشت ۱۳۵۳
از راست به چپ: خسرو مصلحی (۵ ب)، میرمجتبی میرصالحی (۵ ب)، فریدون میرزائی فیض آبادی (۵ ب)، سید علی اصغر احمدی علوی آبادی (۵ ب)، محمد علی‌پور (۶ ب)، محمد حسین قنبری (۵ ب)



آلبوم عکس طایف قدمت ۷

عکس‌های این صفحه و صفحه بعد توسط آقای علی‌محمد قلعه بانی دانش آموخته دوره پنجم، ریاضی و علوم کامپیوتر در اختیار خبرنامه قرار گرفته است که از ایشان تشکر می‌کنیم.

عکس مقابل:

محوطه خوابگاه طرشت: ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۱

از راست به چپ: علی محمد قلعه بانی (۵ ر)، نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص

عکس زیر:

خوابگاه طرشت - ۲۵ فروردین ۱۳۵۱

نفر ایستاده: نامشخص

دو نفر نشسته سمت راست تصویر: نامشخص، نامشخص

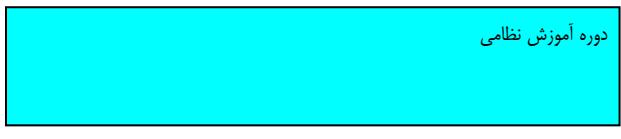
افراد نشسته بصورت حلقه از سمت راست: نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص، علی‌محمد
قلعه بانی (۵ ر)، نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص



آلبوه عکس‌های قدیمی



دوره آموزش نظامی



دوره آموزش نظامی



دوره آموزش نظامی



خبرنامه انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاه صنعتی شریف

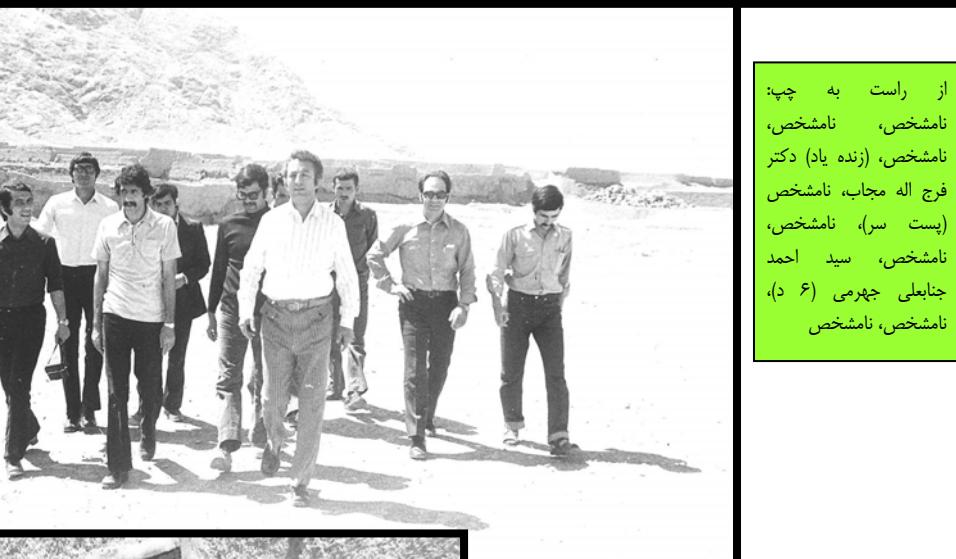
آلبوه عکس‌های قدیمی ۷

عکس‌های این صفحه و ۴ صفحه بعد را دکتر سید احمد جنابالی چهرمی دانش آموخته دوره پنجم متالورژی و عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز در اختیار انجمن قرار داده اند که از ایشان تشکر می‌کیم.

سه عکس این صفحه: بازدید علمی دانشجویان دوره پنجم مهندسی مواد در تاریخ ۱۳۵۳/۷/۱۹ از ذوب آهن و شهرضا همراه با زنده یاد دکتر فرج الله مجاب و دکتر مراد اوغلو



از راست به چپ: نامشخص (پشت به دوربین)، نامشخص، نامشخص، نامشخص (پشت به دوربین)، (زنده یاد) دکتر فرج الله مجاب، سید احمد جنابالی چهرمی (نیم رخ، ۶، د)، نامشخص، نامشخص، نامشخص (پشت به دوربین)، نامشخص (از پهلو)، نامشخص (پشت به دوربین)، نامشخص، نامشخص، نامشخص



از راست به چپ:
نامشخص، نامشخص، نامشخص، (زنده یاد) دکتر فرج الله مجاب، نامشخص، (پست سر)، نامشخص، نامشخص، سید احمد جنابالی چهرمی (۶، د)
نامشخص، نامشخص



نشسته از راست به چپ: نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص، (زنده یاد) دکتر فرج الله مجاب، ایستاده از راست به چپ: نامشخص، نامشخص، سید احمد جنابالی چهرمی (۶، د)، نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص

آلبوه عکس‌های قدیمی



چهار عکس این صفحه: بازدید علمی دانشجویان دوره پنجم مهندسی مواد همراه با دکتر مراد اوغلو و دکتر محیط پور از مراکز صنعتی تبریز در سال ۱۳۵۲

ایستاده ردیف جلو از راست به چپ: نامشخص،
نامشخص، نامشخص، نامشخص،
ایستاده ردیف پشت از راست به چپ: نامشخص،
محمد ملتیجی حق (۵)، نامشخص، نامشخص (نصف
صورة)، نامشخص، نامشخص، نامشخص (نصف
صورة)



از راست به چپ: نامشخص، نامشخص، نامشخص،
نامشخص (نصف صورت)، نامشخص (نصف سر)،
نامشخص، نامشخص (پشت به دوربین)، نامشخص
(نصف صورت)، نامشخص



از راست به چپ: نامشخص، محمد ملتیجی حق (۵)
(۵)، نامشخص، نامشخص



بازدید از موزه تبریز:
ردیف جلو از راست به چپ: نامشخص، نامشخص،
دکتر محیط پور
ردیف پشت سر: نامشخص، نامشخص

آلبوم عکس‌های قدیمی



بازدید عملی دانشجویان دروه های پنجم و
ششم مهندسی مواد از اصفهان همراه با دکتر
قافله باشی

نشسته ار راست به چپ: نامشخص،
دکتر مهدی قافله باشی، سید احمد
جنابعلی جهرمی، نامشخص، نامشخص
نیم خیز از راست: نامشخص، نامشخص





محوطه چمن خوابگاه زنجان در سال ۱۳۵۳
به ترتیب از راست به چپ: جهان بخش جهانسوز (۵ م)، محمد ابراهیم زارعی جلیانی (۵ ب)، نامشخص، عبدالله جمالی آریا (۵ م)، علی اصغر رستمی ساریکلاطی (۵ م)، احمد جنابعلی چهرمی (۵ د)

آلبوه عکس‌های قدیمی



اردوی دانشجویی بایلسر
جاده چالوس
نشسته از راست: محمد تقی
شالیاف (۵) سید احمد
جنابی جهرمی (۵)
منوچهر وثوقی شهواری (۵)
ج) محمد ابراهیم زارعی
جلانی (۵) ب)
پشت سر از سمت راست:
اردوان آصف وزیری (۵)
ص)، نامشخص، نامشخص،
نامشخص، نامشخص،
نامشخص، نامشخص،
نامشخص، نامشخص،
حسین شایق (۵) ب)

اردوی آموزش خدمت
سریازی حین تحصیل
لشکر کتابستان
۱۳۵۲ رشتلهای مختلف
دوره پنجم



آلبوه عکس‌های قدیمی ۸

عکس فوق را آقای احمد کاخکی دانش آموخته دوره پنجم صنایع در اختیار خبرنامه قرار داده اند که ایشان تشکر می‌کنیم.

اردوی بیست روزه آموزش نظامی حین تحصیل در پادگان لشکرک، مرداد ۱۳۵۰



اردوی بیست روزه آموزش نظامی حین تحصیل

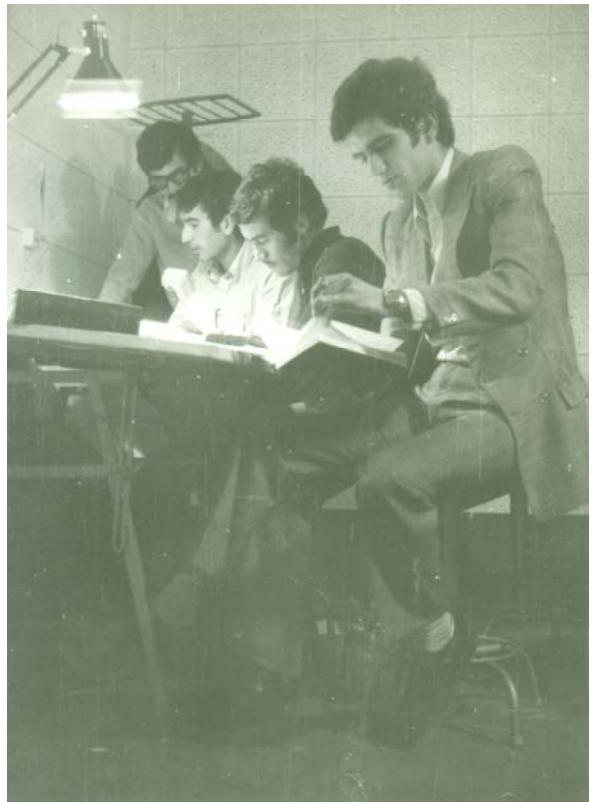
اردوگاه لشکرک مرداد ۱۳۵۰

به ترتیب از سمت راست - ردیف اول نشسته: بهرام رئوفی، محمد صادق جعفرآباد، قاسم جابری پور، محمد حسین زیادلو، بیژن دقیقی، مجید غفاری رسمانجی، ناصر معماریان، مهدی شریف احمدیان، نامشخص
ردیف دوم: احمد کاخکی، علیرضا گلههار حقیقی، سید فتحی افشار، میرمصطفی مجابی، محمد کرمی نژاد رنجبر،
نامشخص، احمد سدهی اصفهانی، مسعود پرجم کاشانی، بیژن زاد مجید
ردیف سوم ایستاده: محمد علی نجفی، حمید مهدیان، علی مهاجر رهبری، کلالی، اشجع زاده (فرمانده گروهان)،
دقیق، امامی، سعید اعتمادی، قائمی، بهروز ضیائی، محمد مهدی طوفانی نژاد، حشمت الله اوحدی، جدلی
ردیف چهارم ایستاده: اسفندیار کامور، محمود حقانی، عبدالوحید مجیدی، مجتبی نیشی، شهراب معاونت، فرهاد
مشتاق، نامشخص، عبدالحمید میرزاویزی، وحید نبوی، بهمن خسروی سیجانی، صمد فخر سرشت، علی شایگان،
حمید نجفی، شپهر، قاسی

آلبوه عکس ۶۴ قسمت ۹

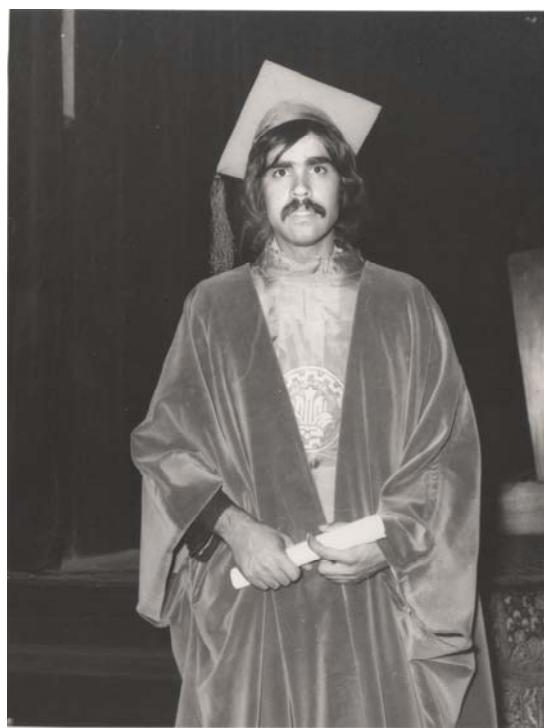
دو عکس این صفحه توسط دکتر محمود هریسچیان دانش آموخته دوره پنجم مهندسی سازه در اختیار خبرنامه قرار گرفته است که از ایشان تشکر می کنیم.

دفتر فنی دانشکده مهندسی سازه - بهمن ۱۳۵۲
دانش آموختگان دوره پنجم مهندسی سازه، از راست به چپ:
داریوش زردکوهی، ناصر معماران، محمود هریسچیان، عیاض
کیوانلو شهرستانکی



جمعی از دانشجویان دانشکده مهندسی سازه در سفر به تخت جمشید در بهمن ۱۳۵۲
ردیف نشسته جلو از سمت راست: محمد مسعود علی زاده خرازی (۶ع)، مرتضی زرین (۴ع)، مهدی
فامیل ذوقی (۶ع)، سید هاشم لا جوردنی (۶م)
ردیف ایستاده وسط از سمت راست: (زنده یاد) حشمت الله اوحدی (۵ع)، سهراب معاونت (۵ع)، محمد
ربانی (۶ع)، محمود هریسچیان (۶ع)، (زنده یاد) علی روان (۶ع)
ردیف ایستاده پشت از سمت راست: (زنده یاد) پرویز لامی (۵ع)، غلامرضا ودادیان (۵ع)، هاشم
عطیفه کمال آبادی (۵ع)؟





آلبوه عکس‌های قدیمی ۱۰

عکس‌های این صفحه و دو صفحه بعد توسط آقای جعفر سنبستان دانش‌آموخته دوره پنجم مهندسی مکانیک در اختیار خبرنامه قرار گرفته است که از ایشان تشکر می‌کنیم.

جشن فارغ‌التحصیلی
۱۳۵۴
جهفر سنبستان دوره پنجم
مکانیک

جشن فارغ‌التحصیلی
۱۳۵۴
اولین نفر نشسته: نامشخص

ردیف دوم نشسته از راست به چپ: مینو بزرگ زاده (۶ ج)، نامشخص، جعفر سنبستان (۵ م)، نامشخص
ردیف چهارم و آخرین ردیف نشسته نفر اول از سمت راست: محمد علی قانع (۵ م)



آلبوه عکس‌های قدیمی



جشن فارغ‌التحصیلی ۱۳۵۴
فرزندان ردیف جلو:

ایستاده جلو از راست به چپ: نامشخص، جعفر سنبستان (۵ م)، مینو بزرگ زاده (۶ ج)
نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص،
نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص،
ایستاده ردیف پشت: نامشخص، نامشخص،
نامشخص

جشن فارغ‌التحصیلی ۱۳۵۴
ایستاده جلو از راست به چپ: جعفر سنبستان (۵ م)
نامشخص، نامشخص (پشت سر)،
نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص
(پشت سر)، نامشخص، نامشخص



آلبوه عکس‌های قدیمی



جشن فارغ‌التحصیلی ۱۳۵۴
از راست به چپ: نامشخص، نامشخص، نامشخص،
نامشخص، نامشخص، جعفر سنبستان (۵ م)



جشن فارغ‌التحصیلی ۱۳۵۴
ردیف جلو از راست به چپ: نامشخص، نامشخص،
نامشخص، نامشخص، جعفر سنبستان (۵ م)، نامشخص



آلبوه عکس‌های قدیمی

عکس‌های این صفحه توسط آقای جمشید ورزا دانش‌آموخته دوره پنجم مهندسی صنایع ساکن آمریکا برای خبرنامه ارسال شده است که از ایشان سپاسگزاریم.
عکس‌های این صفحه ضمناً توسط آقای حمید چمنی آذربایجانی ارسال شده است. این عکس‌ها مربوط به جشن فارغ‌التحصیلی سال ۱۳۵۴ است.

ردیف جلو سمت چپ: سورور ضرابی (۵ ص) در کتابخانه خسرو مشیر وزیری (۵ ص)
ردیف بعد از راست به چپ: نامشخص، حمید چمنی آذربایجانی (۵ ص)، مسعود منصوری (۵ ص)، محسن صدری (۵ ص)، جمشید ورزا، کاوه هوشیار (۵ ص)

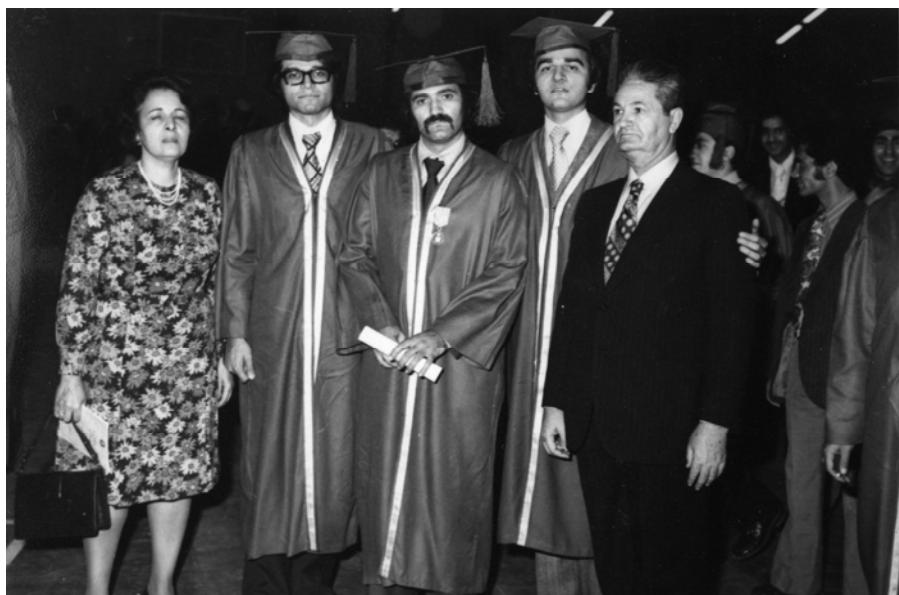
نفر وسط ردیف جلو: حمید چمنی آذربایجانی
در این عکس زنده یاد دکتر محمد رضا امین و دکتر ولی الله نصر رئیس وقت دانشگاه حضور دارند.
جمشید ورزا در پشت سر دکتر امین ایستاده است.



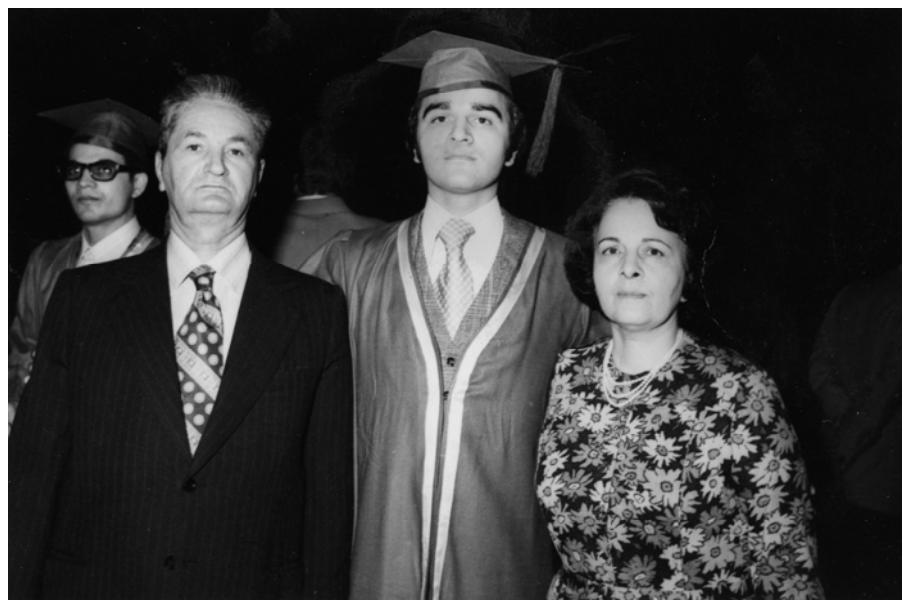
آلبوه عکس‌های قدیمی



از راست به چپ: مادر و پدر آقای جمشید ورزآ، جمشید ورزآ، دکتر علیمحمد زرگر، (زنده یاد رشید صدرالحقاظی (۵ ص)



از راست به چپ: پدر آقای جمشید ورزآ، جمشید ورزآ (۵ ص)، (زنده یاد) رشید صدرالحقاظی (۵ ص)، کاوه هوشیار (۵ ص)، مادر آقای جمشید ورزآ



جمشید ورزآ به همراه پدر و مادر در جشن فارغ‌التحصیلی



آلبو^م عکس‌های قدیمی ۱۱

عکس‌های این صفحه و چهار صفحه بعد توسط آقای غلامعلی کهباشی دانش آموخته دوره ششم شیمی ساکن تهران در اختیار خبرنامه قرار گرفته است که از ایشان تشکر می‌کنیم.

محوطه مرکزی دانشگاه سال ۱۳۵۰، ردیف جلو از سمت راست: مصطفی پژوهشی شوشتاری (۶ ب)، نامشخص، موریس رفیع (۶ د) زنده یاد دکتر محمد رضا امین، نامشخص، نامشخص، سید مسعود مرتضوی (۶ ج)، غلامعلی کهباشی (۶ ش)
ردیف پشت از راست به چپ: نامشخص (نیم رخ)، نامشخص، نامشخص، نامشخص (پشت سر)



بهمن ۱۳۵۳ - آبادان - بریم - سفر دانشجویان دانشکده شیمی به خوزستان
نشسته از راست: نامشخص، سید محمد حسینی لواسانی (۶ ش)، علی جباری (۶ ش)، غلامعلی کهباشی (۶ ش)، نامشخص، اصغر اعلم الهدی (۷ ش)، محمد تقی شیخ رضایی (۶ ش)، ناصر طارقی (۷ ش)
ایستاده از راست: شهرام قالچی (۶ ش)، نامشخص، نامشخص، مهندس (دکتر) رضا مستقیم، (زنده یاد) سید حسین میراحمدی (۵ ش)، امیر فامیلی (۷ ش)، نامشخص، سعید الماسی زاده (۷ ش)
ایستاده ردیف پشت از سمت راست: نامشخص (پشت سر)، محمد رضا جنانی (۵ ش)، علیرضا هورشاد (۷ ش)، محمد ابراهیم کلانتری (۶ ش)

آلبوه عکس‌های قدیمی



بهار ۱۳۵۳ - آزمایشگاه دانشکده شیمی
از راست به چپ: مسعود ارونقی (۷ ش)،
سعید الماسی زاده (۷ ش)، غلامعلی
کهباشی (۶ ش)، محمد باقر عبائی (۷
ش)



بهار ۱۳۵۳ - آزمایشگاه دانشکده شیمی، نشسته از سمت راست: غلامعلی کهباشی (۶ ش)، ناصر طارقی (۷ ش)، اسحق لاویان (۷ ش)
ایستاده از راست چپ: سعید الماسی زاده (۷ ش)، مسعود ارونقی (۷ ش)، مهندس (دکتر) رضا مستقیم (سرپرست آزمایشگاه)، محمد باقر عبائی (۷ ش)، علی اصغر کردگاری (۷ ش)



شهریورماه ۱۳۵۶

از راست به چپ: علی اصغر
کردگاری (۷ ش)، (زنده یاد) صفر علی
رنجوری قایش فورشاق (۷ ش)،
غلامعلی کهیاسی (۶ ش)



شهریورماه ۱۳۵۶

از راست به چپ: علی اصغر کردگاری
(۷ ش)، نامشخص، (زنده یاد) صفر
علی رنجوری قایش فورشاق (۷ ش)،
غلامعلی کهیاسی (۶ ش)



آلبوم عکس‌های قدیمی ۱۲

عکس‌های این صفحه و چهار صفحه بعد توسط آقای شیوا فرهمند راد داشت آموخته دوره ششم مکانیک ساکن سوئن در اختیار خبرنامه قرار گرفته است که از ایشان تشکر می‌کنیم.

بند اروپیه: در حاشیه بازدید علمی دانشجویان دوره ششم مکانیک از کارخانه پاکیس به ترتیب از راست به چپ: فریبرز طالب زاده اردوبادی (۶ م)، شکرالله عمار (۶ م)، مسعود ملک صنیعی (۵ م)، انوشه هادرزاد (۶ م)، شیوا فرهمند راد (۶ م)، نامشخص، (زنده یاد) علی محرومی، منق (۶ م)، نامشخص، نامشخص، بهیمن بهزادی (۶ م)



عکس یادگاری دوره ششمی‌ها در اولین گردهمایی SUTA در شهر سن دیگو در کالیفرنیا آمریکا در تابستان سال ۲۰۰۰

ردیف ایستاده از راست: نامشخص، نامشخص، مهدی آذراضا (۶ ر)، اسد الله ابری (۶ ب)، نامشخص، آذر ناظری عاشقی (۶ ج)، فخر محمدی (۶ ب)، مهرانگیز بزدانیان (۶ ج)، الاهه انسان (۶ ج)، نامشخص،

نوشه هادرزاد (۶ م)، شهلا همتی (۶ ص)، شیوا فرهمند راد (۶ م)، محمد رضا خالصی حسینی (۶ م)، نامشخص، نامشخص، ناهید فلک آسا (۶ ج)

ردیف نشسته از سمت راست: شهریار مکاره چی (۶ م)، عبدالعباس نبی پور (۶ م)

آلبوه عکس‌های قدیمی

محوطه دانشگاه، از سمت راست: مسعود
ملک صنیعی (۵ م)، شیوا فرهمند راد (۶ م)،
عباس نبی پور (۶ م)



مراسم جشن فارغ‌التحصیلی در آبان ماه ۱۳۵۶
از راست به چپ: شیوا فرهمند راد (۶ م)، سید علی شفیعی تهرانی (۶ ر)، شکرالله معمار (۶
م)، محمد حسین عباسی (۶ م)

آلبوه عکس‌های قدیمی



سالن ورزش دانشگاه پائیز ۱۳۵۰، از سمت راست: کاظم قنبری اهری (۶)، یوسف جابری (۶م)، شیوا فرهمند راد (۶م)



سالن ورزش دانشگاه پائیز ۱۳۵۰
ایستاده از سمت راست: نامشخص، علی مهاجر رهبری (۵ ب)، شیوا
فرهمند راد (۶م)، بیژن طاهری (۶ب)، نامشخص، نامشخص
نشسته از سمت راست: نامشخص، نامشخص، نامشخص، نامشخص،
نامشخص، پرویز زرگر ارشادی (۶ ص)، نامشخص، مسعود معمارپور (۶ ج)

فروودین ۱۳۹۱

زمین فوتبال دانشگاه پائیز ۱۳۵۰
ردیف جلو از سمت راست: شهلا همتی (۶ ص)، (زنده یاد) هایده حیات غیب (۶ ر)
نشسته ردیف دوم، نفر پنجم: یوسف بزرگ نیا (۴ م)

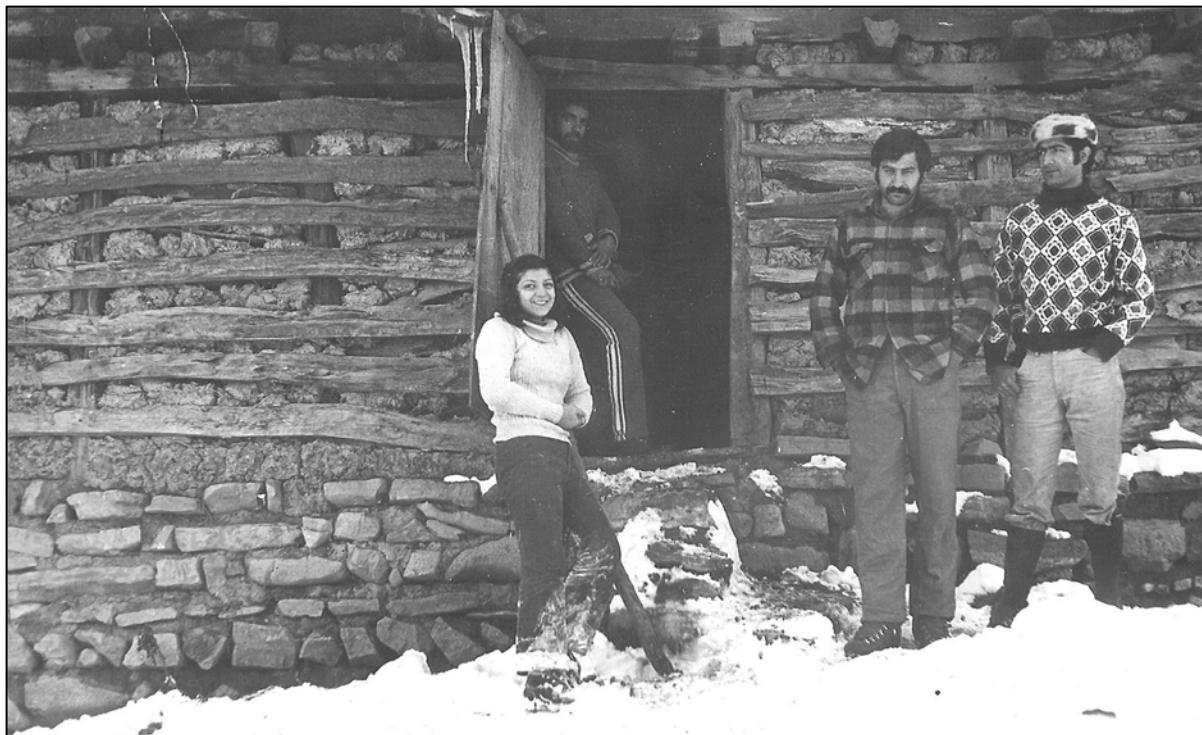


زمین فوتبال دانشگاه پائیز ۱۳۵۰
نشسته از سمت راست: نامشخص، نامشخص، نامشخص، آنوشه هادزاد (۶ م)
نشسته ردیف دوم از سمت راست:
نامشخص، (زنده یاد) امیر ساعد نعمت اللهی (۴ ب)، ابراهیم واحدی (۶ ب)
نامشخص، فریبرز طالب زاده اردوبادی (۶ م)، پیروز وکیلی (۶ ر)، آنوشه هادزاد (۶ م)، علی مهاجر رهبری (۵ ب)، محمد ملتجمی حق (۵ د)، محمد صادقی یولون آگاج (۲ م)، احمد نبیی (۶ ع)، شیوا فرهمند راد (۶ م)
ایستاده از سمت راست: نامشخص، نامشخص، نامشخص





آتشکوه ۱۳۵۵، از پائین به بالا، سیما احمدزاده ابراهیمی (۷ م)، مینو بزرگ‌زاده (۶ ج)، شیوا فرهمند راد (۶ م)



در راه قله درفك استان گیلان، پائیز ۱۳۵۴، از سمت راست: شیوا فرهمند راد (۶ م)، مظفر بنی هاشمی (مری بسکیبال دانشگاه)، شاهبور امیری خالدی (۵ ش)، مینو بزرگ‌زاده (۶ ج)